بازدید شد
۱۳۸۴

۱۰۷۴۵ تق

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مجموعه – مباحثی در سخنوری و آداب درویشی
مؤلف
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب ۸۷۱۸۴
شمارهٔ قفسه ۱۰۷۶۱

۱۰۷۱۱

ملی – فهرست شده
۱۰۷۱۱

بازرسی شد
۶۰ – ۲۷

۹۸۶۱

نبی چون گنبد کاخ نبوت — علی همچو پایه کاخ جهان دین

محمد چون غلامان زنگی چنگی — که بر کف نگیرد غیر حسین

نبی جان تو بر کاه چون خاطر — علی بر جمع کاهر جهان اهل الیقین

مکن سرکشی نظام اکبر — بنوم ذات شوکتش دارای دین

علی ولی منبع فیض یزدان — ولی خدا صهر پاک پیمبر

علی راکب دلدل برق جولان — علی صاحب ذوالفقار و قنبر

علی آنکه او همو ثنا از امر احمد — علی آنکه او نور پاک است اطهر

علی مظهر قدرت فیض یزدان — علی زوج بانوی شرع پیمبر

بهر فعل فاعل بهر امر آمر — بود رحم شفقت ولی است مصدر

برادر خلعت اعلائی — امام بحق زینت محراب و منبر

بزور ید اللهی اندیش یزدان — چنان کند در از باور خیبر

که گر دست خود را با اعتنا انداخت — ز انگشت او حرز خیبر فیروزه در

الا ای امیر حیدر شیر صفدر — رسول خدا را وصی و برادر

توئی مرجع خلق عالم مقدم — قدم با حدوث تو بود است مصدر

منظم بیهوده مجروح کاینات | ای نیست به حکم تو گردید منتظم
ای پادشاه جلال که در بارش رفعت | پشت سپهر از خم تعظیم گشته خم
از فرق طبع خرد زده سر مطلع دیگر | صبح از مه و افتاب بدین نیلگون خم
ای آنکه چون تو نیامد عارف حکمت علم | هم سر بر وجود و جود تو با قدم
نابوده پی بذات تو گفته ایکه تو | هم خامه در عقل تو منتهم
کی پی بر سد بصفت ذات پاک تو | غیر از قصور جهت نه بدید از کرم
چه مند دست قدرتت بنو ال... | کر از عدم نمبر ... قدم
ای واجب الوجود که چون واجب الوجود | هر ممکن از وجود تو موجود منعدم
جنس کسب کند امر تو تقدیر تو کفت | هر کس که هست حکم تو گوید قضا نعم
پیغمبر ان بحبل تو دارند اعتصام | گمره بیان ... مستند معتصم
چون کاتب ازل قلم صنع بر گرفت | دیباچه وجود بنام تو زد رقم
البته کرده کار که ... علوی | باز از جام شیر ... زده رم
حاد ... | ... خدم
کر جانم ... خدا ... خدا | ... ابن عم
و در دشت کار ... | ... جم
ذات ... هیئت ... | ... دم
دیس ... | ... منعصم
... | ... النعم
... ان ... النعیم | ... النار والنظلم

تمت

ای ای سر زلف تو چون ... | عبیر ... مشک ازفر
... تو ... جان جنت ... | ... معطر
... بنفشه ... | بکل ... سنبل تر
... | کهی ... ساغر
... کاه ... | ... خورشید انور
... بلبل نشینی کهی بر سر کل | نشینی در آتش کهی چون سمندر
کهی ... | کهی ... خاور
نه کل ... کاه چون ... | ... ضمیر
بدست ... خاتم کهی چون سلیمان | کهی ... دست
... | نشینی کهی ...

... سلطان ... | ... نیست ...
... | ... طاقت ...
... راح
... | ... ما ...
... | ... ازل ... طالب ...
... راح
قسمت چه ... قاسم ارزاق | قانع ... اخلاق
... | قدرت ... آفاق
... ملاح
... صاحب ادراک | ... جان
... | ... یار
... اصلاح
... | ... اعتدال
... | ... محمل
... الراح
... | ... دم
... | ... حکم
... راح
... | ...
... | ...
... راح
... | ...
... | ...
... صباح
... علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم
... | ... ما ...

مخمس

حق است تمامی شرع دین راحت ارواح   حب علیم کرده چنین حامل ملاح
حمد شی بخدا هست یقین بر همه مفتاح   حاشا بد رفیق ما من کنز الحاح
حوران جنان بر دل او خرم صباح

از کون و مکون ذات علی غیب هویدا   اکرمه واز سر خالق اشیا
از روز ازل بوده علی بر همه دانا   ای شیعه بد کرد علی ملجا منجا
حسب طرق خود رسانی تو بالحاح

بر شیعه یقین لطف علی هست به هر باب   باشد کرمش بر همه چون نور آفتاب
بهر کرمش هست بهر تیغ بد شتاب   بر دست عطایش ز دل و جود سخا تاب
حرفیست کرم ما بقی منزل اکباح

تا قبله اداران شد در زنگیت   تا دین کسی کو نرسد بر سر کو بیت
تو شاه جهانی جا جمله بسوئیت   تعجیل کن اندر کشتم برحم سوئیت
حوت ببرد اکر شد از بیش تو طراح

ثبت است که علی بعد محمد شده وارث   ثابت شده از روز ازل او شده باعث
ثانی نکند کار علی را دو نه ثالث   ثالث بعلی کرده بسی ظلم چه حارث
حرفی حسد کینه بود بر همه صحاح

جائی که رسول عرب رفت به معراج   جبریل امین چاکر او شد بشب داج
جان از جهان جمله بپیش شده محتاج   جمشید فلک از سر خود یافته سر تاج
حرباشد بوحا و قرین کشته چه امراح

خواهی که شوی در همه جا رهرو کستاخ   خورشید شوی همچو ضمیر ابدال
خاموش نشین در همه جا باش تو افراخ   خار کسی را جانکر بتو یک شاخ
حسرت ببرانم که شود دیو خلاج

دو شینه شبی ز عالم اسرار بیان شد   در صحبت علی قصه بسیار بیان شد
دل شاد کنان در پیه کفتار روان شد   داخل بیابان همه انوار از آن شد
[illegible] ز کون دو جهان اصلاح

ذکر شه دین مونس و راحت کاند   ذیشان بکند کار دو صد صحف کاند
ذات بد این آدم کو شد خو کاند   ذات صنعت بد ما زشی ز صاحب کاند
ضر [illegible] بیش تو اجناح

دو ز [illegible] بود قدم بر دو صیدی   روشن [illegible]
رفتیم از این مرحله بر جانب دیگر   رستیم دیگر باره هم از عالم پر شر
حلال چه باکرده نصیبه مجراح

زنهار روا زیبد هر کس نماز   زیرا که خداوند جهان بی غرض کار
زنجیر بلا بی کسل ابدی تو مساز   زاین پیش باید که شوی از خود بیزار
حیف است خطا کو از این مردم کراح

سیمای صفا را بر ای کسی در بر هاس   سر خط حکم تو نهند مصطفی الیاس
سالم بقناعت شوی از جمله دگر پاس   سر بسته داری پیشو یکانه شناس
حا بتو خواهد ز این نکته الواح

شاهی که خدا کرده تمامی جهانی   شایسته مدح است نه هر کس کرده بانی
شمشیر کجی کرده جهان پر ز تکانی   شک نیست در این قصه که کفتم بکمانی
حیدر ز دهر است روز جزا ساقی اقداح

صورت کر صنع همه کند صورت انسانی   صورت معنا ذکر کند از سر اخلاص
صاف بجان کو سلام دریکو نو اخص   صادق بقین دو ن کو کند وصف خواص
حلوا شد تا فرکد از سر تفاح

ضامن بجان کشت علی از تو کنز رض   ضامن همه خلق جهان است که رض
ضایع نکنی که عملی زنی در این ارض   ضرب سخن باش ملک قصه که فرض
حلم تو کند تا شوی هم افراح

طالب شود انکه شو مایل خطاط   طیار رود در بر کفتار چه طواط
طرار سخن وصل کند خرقه چه خیاط   طوطار سخن هاش ترا شیدن و ز خط
صفا زدن داه بکند صورت او قاح

ظالم همه هیچ کهر بند که حفظ   ظاهر بیقین کر شد همه نکند حفظ
ظلم کرد ظلم کند حق کند حفظ   زهرا زبر ظالم شکند که نکند حفظ
حفظش کند از لطف کرم قال صباح

عج علی از روز ازل چون شده طالع   عشقش بدل اهل وفا از شده شایع
عارف همه لعل سخن خون زده مانع   عیش دو سرا داده بما هر و قانع
حسرت بدل کی ببر بیرون و فتاح

سوال

بکو زکیست تو را پاکیزه در ده   اگر تو مرد حقیقی جواب کو با من
بکو چه چیز بدان است اگر تو درویشی   دگر تو پارچه ارشی بدون کی نزد کره

جواب

بود ز لطف بسر پالهنک تو بلان   رسیده هست بما از خانه مردان
بود ز معنا ز رای نه بلیش هست که   جواب حسلت بو شود دایه مردان

سوال

دارم ز تو یک سوال ای مرد کرب   کج کون تو از کجاست اعد زبیر
کج کون اینجست بی ای مرد هدار   بر کو تو جواب بسم هم از صدق یقین

جواب

کج کون شد از نوح نبی ز تبسمات   ذکرم همه دم علی ولی اشهات
کجکول شاه کرده نوح سعد   ای کاسه آب جمله حق بهست

سوال

اگر تو پیر طریق بکو یقین از کیست   بکو اول از چه بود برسی تو از کیست
اگر تو مرد بکو ببر ابا درویش   جواب شاه نفیر است بکو ذکر ز کیست

جواب

نفیر بود اول ز حیدر کرار   بجنگ بدر حنین زد بلشکر کفار
جناب حیدر کرار داد بر قنبر   انا و بعد بدر دران بیا فو زد کبار

سوال

این خرقه تو بکو ز کجه پیدا شد   این سنگ قناعت ز کجه پیدا شد
بر کو تو جواب بسم اگر درویشی   بر دست صفا ز تو ز کجه پیدا شد

جواب

این خرقه ز حضرت خضر نبی است   این سنگ قناعت از کوه [illegible]
خواهی که تو جواب کو همه اعضا   باشد ز جناب بهشت و کر [illegible]

سوال

علم از کیست اندرین میدان   سفرم از کیست اندرین دوران
کسوه از کیست کر تو درویشی   صاحب رشتم بو تا تو بیان

جواب

و علم ز مصطفی باشد   سفره از شاه اولیا باشد
کسوه از آدم است ابراهیم   رشته از حق دین علا باشد

سوال

نعلین تو از کجاست ای مرد خدا   بر کو تو جواب هم از صدق و صفا
اول ز که بود نشان اول دو زدم شب   زهد بستم این شکل را کشف نما
نعلین ز ادریس نبی الله است   فاخلع نعلیک بالکلیم الله است
اندر شب معراج بر ناعظم   پاپوش محمد حبیب الله است

سوال

مفردات نماز بکوا یا درویش   مرا جواب بکو چند هست که بیش
هر آنچه واجب هم لازم است بیش نماز   دل بر او تو برادر ز هیچ دم از تشویش

جواب

بدانکه فرض تو پیش از نماز هم چیز است   طهارت اول پس عورتین پوشیده
شناختن که رواد رکدام جامه بود   نگاه داشتن جامه پاک جمله تن
بوضعی که بطاعت روا بود واجب   که جای سجده بود پاک اندران مسکن
دیگر نماز ز فرض شناختن بعلم   شمردن رکعتهای او بدانستن
دیگر بقبله شناسی و قبله ز نمازی   که تا شود ره دین بر تو این چنین روشن

سوال

از صفت عارف شو تو بکو ای عارف   در جواب اگر هست بر این عقول
تو بیان ساز بر آن اگر درویشی   ورنه مستی تو بنیاز بجز ان از مجهول

جواب

قادر عالم حی است مرید سمیع   پس قدیم ازلی با شکل صادق
نه مرکب بود جسم نه جوهر نه عرض   بی شریک است معطلق تو یقین دان خالق
کر تو هستی عارف از صدق یقین   چند رکن است در نماز ارباب دین
از برای چه بکو ار هستی یا نه   بیش نبود و الله العالمین
بیع دان رکن نماز ای مرد دین   تا بیان سازم ترا از صدق یقین
نیت تکبیر احرام قیام   پس رکوع سجده یی است همین

نفس ابتر بیعت عالما از راه   زعشر ابتر ابوات باز سکه میار
زواصل الشرع رشته کرده انکنده   دو ره دهر که بتو باشد شار رسم اقرار
دیگر شنو زتو که او هم ترا هم   اصول دین طریقت بگویم ای هشیار
که هست عدل امامت مقام نبوت   دیگر ز توبه و توحید هر که زاول یار
زار و بهر تو که او از ترا هم   اصول دین طریقت که یکیم تکرار
زچار بند وصیت زبهر بیعت او   شنو که دو بر هر یک بیان کنم اظهار
دو چشم بگو ز ایمان قنوت از احرام   به بند این هم تا او رهد ز دوزخ نار
وصیت تن ز پیر راست بیعت از شرع دین   که عهد کرده خداوند قادر جبار
دیگر ز شرط حقیقت ز معرفت بشنو   که هست نظر بر باطن مقام ملوک دار
نشانه که بود در سیاه پیر مرید   تو که او راست تیر ایشان که لب نه
زنجیها ز شش داد و ز ترکیب فقر بخت بوده بود بر کسب صغار کبار
حضور اهل جهان تخته تو نرا ند   نماد چه بخیه او به نام تو داد دستکار
ز آب دست طریقت بگویم ای طالب   طهارت تن بگو ز پیر دماه بنار
مقام فقر بود توبه و عبادت خیر   دیگر مجاهده بهر حدیث عالم اسرار
دیگر قناعت عزت تو کلاست خیر   تفکر است تجلی و خوف ز دوزخ نار
دیگر زنه صفت پیر تو ست این ترا   تخت عالم وحدت بداده و هم هشیار
ششم طمع نبود شش کبر کینه بد کردار   سیم باهم دانا و کامل بستار
امام راه طریقت بسیار بیغ است   نفس تو را تو دیگر نیم کو را اجماع
زیبغ قبله بگویم عزیز گر جواب   نخوت تو قبله بود خانه انوار
دو وجود است امانت داده دل   چهار آنکه بنا بر عناصر ای هشیار
سوال کرد از آن چهار تن که چه بشد   هست آنکه بزبان فاطمه جبار
بگیست عیسی فضل عهد بگو ز انبیا   دیگر که حیدر صاحب بود بروز شمار
طلا است ز مرده که چهار ملخند   هم که ز شمس باطن پرستم این دیده دار
فراوانست که بگو که بولو تمام یت   هو نمود طفل هم باند که کار

حقیقت تو بجز اختیار ترک اعلام   رضا ز حق طلب از معرفت بشمار
دیگر ز شرط حقیقت بجو عبادت تو   طریقت است قناعت بروز لیل و نهار
بدانکه اول نوبت است صفا بار   دیگر که آخر فقر است ستیز ای یار
یقین کاو ز پرسالک بگو بکنند   دهد نوحی بها نه یگانه ستار
دیگر بتو تو سه آمد جهان نیکی   بعهد ز شیعه بلند که حیدر کرار
هم سوال تو بود از ره ادب کامل   جواب گفته بعقول هر اظهار

سوال

تاج از که است ازکه منتظر هیچ باشان نهاد در بر

ابا از کلام حق چه بود   گفته باز از برای پیغمبر

جواب

تا جم از آدم صفی الله   بعد از آن از خلیل حق آمد است

اسم اعظم دهان تاج بود   ایا ابن هاره آن آمده است

ای مرشد اعتبار

سوال

بگو که حیدر تیغ از که است یادگار   در کمر خنجر که حیدر سوار

بگو جواب مسئله ام که تو عارفی و دانه زکون خفی بود

جواب

این حیدر زشانه عمر است یادگار   بر کون جان اهل مرد صفد که سوار

هر کس که کمر حیدر علی الله بگو   باشد همیشه بانجف صاحب اعتبار

سوال

ای رفعت شمع مجلس ما که از او در دین است راه هدا

این عرق چینی تاج از که است   تا بدانند حاضران اینجا

جواب

تاج از جبرئیل آمده   این عرق چینم از رسول خدا

در تن بستان زنه مخفیست   تا بدانی تو ز غیر بوالی

بگو از صفت پیر ای که تو مرید   بگو که خرقه که پوشیده بود اول بار
زخرقه چهار طریقت ز واجبات طریق   ز قطب چهار پیر سوال کند خبر هشیار
بگو شنو که کدام است واجبات طریق   بگو که سجاده کدام است حلیت اسکبار
ادب که نام سه دو حیا اهل طریق   بهشت را سبیل ها دهند دو کار
ز چار پیر بگویم چهار تکبیر است   ز چار وصله بگو باشد از کلاه زار
بگو که بخیه ز جبه بخیه باره   بگو که قبله بود چند جلد دانا
که را چهار کسند آب یار ز جامه   مرغ خرید و تو شنید تا بروز شمار
دو مرده میوه که اما طلا بود اینم   هست در شمس باطن پرستم این دیده دار
هر آنکه است یکی رود بود اما است   بگو که بیست هزار شخص کیست
بجود که او نور ترا که بگویم بگفتند   مقام شان بر اهل بهشت ایمان ده
غرض که حقیقت بود حق نما   دگر نه بند چهار رات چو خبر دار
اگر سوال اهل سید هم جواب است   تو دست از سر کرده که ناقه دار
عجب سخن تو یقین بشنوم تو جگه   هست خاندست بکنم طلازم دار
اگر تو مجنونی جفا بدانسته   مرد دل به خدا بکار در داد
بگو که تیغ نیز دانه ز چه برانی   کار رشته دیگر حیدر این آثار
جریده از کجا است سر آبی   بند رشته و نخیز از چه بیار
هم چنان است قبا که از کجا اهل ادب   بدار رسم طریقت بیا که بیار
تمام سخن این جمله بیان سازم   چه جامع قبول ما نگر تو استغفار
هم مقبول کلام خداوند لفظ درست   که هر که بشنود ز هر جا کند صد بار
بود طریقت که بخدا رضا رجال است   چه بیگر چه بگو تا بگو تا دار
بگو جواب سوالات جمله از لطف   در این نکات که استاد بگو ز ابرار

جواب

بنام خالق بیچون بهین ستار   چه نکات از بیدخدا ابدال ما

روایتست که آدم چو از بهشت برین   خود نوح رصف این خالق نبی قرار
نعیم پوشش حق آمد از بهشت برین   چهار برگ عجب آنکه بود همچه ازان
رسید حضرت جبرئیل الهیات بصدق   میان حضرت آدم بهشت قرار
نظام پیر تو که ام چهار تکبیر است   تا زبیت حیدر بنجم لیل و نهار
چهار پیر تمام آدم است و نوح خلیل   چهارم احمد مرسل رسول با مقدار
ز قطب چهار ملا مت که انبیا گفتند   خلیل و آدم و نوح است سید ابرار
بود احمد مرسل چه مقدار ترا شد   رسید حضرت جبرئیل هیچه خبر کار
نگفته در بر احمد چهار رکن بهشت   بر تن احمد اجنبی چه اصفیا تار
چهار وصله در ان حالت که بود نیز   نظر غذا که ز خرقه بدین ستار
ز اصل خرقه عسل که بود خرقه شنو   ز هر ذره چه تکبیر ترانم اقرار
زنار در روش خرقه قبله ایمان   بود محبت پیر و تکبیر شمار
ز عشق هم تو شنو لا فرقه بشنو   که عشق عاشقی گفتند لیل و نهار
چه سر ز نهد دل از رضا بخیه باز رد   باقی در نخبه کاید بدین هم اسرار
نوشته اند نبوت دیگر و قبل نبوت   زبعد اقبال آمد است بخیه سیم بیار
بلیغ شوی بگویم زبان طریق   بود جنابت بخیه بود تو بجز اقرار
دیگر ز خرقه بگویم ز عشق درویش   رضا تمام و قناعت زنار در استغفار
دیگر شنو ز رضا و بقا و فقر و وقار   ز صوف که کرد بیش عهد بقا است جنت یار
زنار خرقه بگویم ز تو بود نکویی   رضا قضا و صفا و وفا در بی شمار
تخت محبت رضا جسته بقا آورد   کی که پیر بکمال بود تمام عیار
بگو تو اسم اعظم الله ۱۲۸ است   زبعد حمد بگو حمد و نعت اهل کبار
نعیم ز آدم است جنون ما ناطق   چهار رکن بگوی سبار استغفار
حضور مجلس پیر و مرید تو خانند   وصیت بگو شرط بتجلیس نگار
ز سته حد بگو زجهد اهل طریق   ز سبعه هم دیگانه شناس بستار
ز هشت ارکان بگو بود رسول او ارشاد و   شهنشاه مردان یازده سردار

عبد سبعه اولیای ... صحیفه ... [illegible]
[illegible]

این مقام

آداب

شش قدم چون با[illegible] از [illegible] میدان ما — داده جاروب [illegible] پیر [illegible] ما
هست میدان کعبه مقصود [illegible] — [illegible] بر رفتن براق ما
[illegible] — [illegible] ایمان ما
لازم آمد سجده [illegible] — سجده [illegible] آید [illegible]
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ
وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

ساکنان مجلس [illegible] تمام — جلوه دادم [illegible] از خواص و از عوام
[illegible] — [illegible] با [illegible]
نعت [illegible] — [illegible] کلام
تاج [illegible] — [illegible] اسباب [illegible] تمام
[illegible] میدان — [illegible]
[illegible] — [illegible] اندر [illegible]

تمام شد

این طریق [illegible] — از [illegible] سوخته
اسم [illegible] شاگرد [illegible] — ای [illegible] آموخته

جواب

تا [illegible] — از [illegible] یافته ام
شاگرد [illegible] — [illegible] یافته ام

[illegible] — [illegible] قلم
[illegible] جواب [illegible] — ای [illegible] علم

جواب

[illegible] — [illegible] عشق [illegible]
[illegible] سوال [illegible] — [illegible]

سوال

[illegible] — [illegible] اقرار
[illegible] — شوم [illegible] بار
[illegible] — [illegible] کبار
[illegible] — [illegible] اشعار
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] عیار
[illegible] — [illegible] اظهار
[illegible] — چهار [illegible] کدام [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] شمار
[illegible] — [illegible] تکرار
[illegible] — چهار [illegible] کدام [illegible] حصار
[illegible] — [illegible] بیار
[illegible] — [illegible] دستار
[illegible] — [illegible] شمار
[illegible] — [illegible] اسرار
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] در میدان
[illegible] — [illegible]
بیان کن [illegible] — [illegible]
دیگر [illegible] — [illegible]
[illegible] حضرت آدم [illegible] — [illegible] عرفان
دیگر [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
دیگر [illegible] در زمان حضرت آدم — [illegible] قرآن
بیا [illegible] سوال دیگر — [illegible]
دیگر [illegible] — دیگر [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
بیا [illegible] سوال دیگر [illegible] — [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible] — بیان کن [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

نطق

ز فعل حضرت باری [illegible] — بیان کنم [illegible] ابدان
اگر سوال کنند از [illegible] — [illegible] جان
ز جبرئیل [illegible] — [illegible] مردان
[illegible] — بیان کنم [illegible]
یکیش حضرت جبرئیل [illegible] — [illegible] جان
[illegible] حضرت جبرئیل [illegible] — [illegible]
بیا [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] تمام [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

سؤال

عشقوات اى بلبلان بروبوا عشقوات اى طوطيان چه دوتا
عشقوات اى روان راه طريق عشقوات قابلان اى ربيعى
عشقوات اى جانان گر عشقوات اى عندليب نغمه را
اللاه اى بحى دوران زمان عندليبان جبنت طوبى
صاحبان جدید وابلق نایبان طهارت نقوش
اللاه علیک چاودشان اللاه اهل جلیه سلسلها
دادم از بعد آ عشق طرسلام بلبلیان سوالها
اولار كما اختيار رجوع نزش چیست ره جه ازدها
دوم انکس که چند کرده اند مفرد اختیار رد دنیا
نام او چیست در طریق ادب ذلواد چیست چراغ سلام
ابا موسی از چه نازل شد دو چه ساعت نزول شد بنها
دیگران عمر از چه پنهان شد دیگران عمر از چه شد برجا
دیگران عمر واجب چه بود که چه باشد رجوع کرد خدا
مقره چند دست پنهان بود دیگران عمر از چه برجا
موذوا ذان بگو چه بود اختیار ازل بیان فرما
چند عتاب در جهان آمد بلبلان سیاکن ارادها
اختیاران در چند کس آمد که شنیدیم از کسی فقها
موذ المستغیر بگو اسمی گودن ابدال هفتی تروا
چهارم ابدال سر قلاب تو بیان کن برابر ما
آسمان پادشاه که بود پادشاه زمین اداونا
گاو ماهی بگو که بر چه بود ظلمت نور بیان کن اردانا

بنام خالق پروردگار جمله خلقان توانا قادر یکتا غفور رحیم جاوید لیلات
زبعد از حمد حق نعت محمد کریم ارواح شریف جمله اشیاء حبیب حضرت یزدان
دیگر مدح وصی او علی مرتضی یعنی شهنشاه دو عالم شهسوار عرصه میدان
زبعد حمد و نعت و مدح بشنو این سر اندر جا زمفخر سلسله با پنج تن آل اندر دوران
دیگر این صنف دیگر از ادب دیگر سوال دارم از تو ای رقیب جمله اسلام
بگو در وی از اول اسم او با اکرداف دوم چه بود را اول چه بود که چیست سلسله او
دیگر از شاطر در اول بگو که کی بودی دیگر از معتبر بگو که مقدم باد کار آن
دیگر ستر که بگو دیگر هم زور ور زور بگو این هم ساز کی مثل اریجن
علم دار از کی بگو از جانی هم تو دن تیغ باز هم بگو از نقیبه عرفان
سلیمانی سلمانی سقا بگو از کیست زمشعل دار و باوصله داران دیگر داد
زمفخر سلسله بگذر زنیز ها داوا اول ز گود ابدال عصا ایشان را داد
دیگر از سود روز اول بگو که کی بود دیگر ز اختیار روز اول بگو به عنوان
زنزل بگذر زیک شمه از صنف هر کس که تا معلوم رو نا نمود ای زقاره
زصفا هر زبقال زنجار زکفش دوزان دیگر جوراب دوز و بگو داد ای دل
زقصاب ساز چینی مسکر و جولاهی چه صاحب ازکیف زرزاستاد گلو ساز
علاقه بند علاق و جراح بگو از کیست الف باف کرباف زاستاد حصیرباف
زپینه دوز کیموخت کیز دیگر دلالی بگو معمار ایان ای رقیب جمله دوران
زحلاجان بگو دو وزن اسم ازنجار بر جمیع ساباطات ایان حیدر
زنقاش زقصابان عطاران بگوی بگو این چار صنف زکیست از نو
بگو از نانوایان دیگر از چوقابیان برگو که در هر صنف سلسله حبیب
دیگر برگو مغنی نقال آتش ره دار حلوادار بگو این چار صنف کیست

در پشتا ابینا کلان ستا نا او سر ریحان رسانید با جدان حر به
ار ادم سحیب ام از سوی کلیم میرات مدح است ابا نیان حرید
جزاده در جهان جدید است ماند ام موسوم گشت اسنا باتان ابرید
با سه سال بر روزی را الکف که دیده فی فضل برا نیان حرید
در منزل مراتب قصاب شدیم از در علم و حکمت و دانش حرید

سؤال

اکنون بند عطفی تو بیند شکایت بکنم زار که کنی ...

جهان اژدر از کجا پیدا شدا این کلام ... بانده حبیب ...
ابلق تاج گرا زکیست ار صاحب مقام بیلکم تکرار ایم این سخن ...

تابیدان

از جراثه ... مغز ... این قرار از ... صاحب ...
از ... این سخن ورد زبانم تا قیامت ...

تابیدان

از جریم باز رکو حبیب ... دیگری انداز رکیست ... در زمان بیگر ...
جدب او از حبیب ... یافت ... ازاو ...
بهر بیان ...

تابیدان

رشته ... زلف ... دور ... حرف ... معنی جواب ... سوالم ...
زود ... ... همچه ... سخن ... از ...

تابیدان

سوال

اول فرمایم الحمد خداوند مجید ... خداوند که عالم ... قدرت آفرید
... ترتیب ... طغرای ... سخن ... عالم ... رسید

تابیدان

بعد حمد ایزد جبار ... تحفه صلوات ... از ...
... انکه طبع ... سخن ...

تابیدان

بعد حمد مصطفی ... انکه ... ختم ...
صاحب تیغ ... کشتای ورد زبانم ...

تابیدان

... ...
معنی ... این سخن ... ورد ...

تابیدان

معنیش ... این سخن ...

تابیدان

... یوسف ... ازدهان ...
... چه ... معنی ...

تابیدان

دیگر از ... نام او ... بانده ...
آینه ... سکندر ... این سخن ... ورد زبانم ...

تابیدان

... ابلق ...
... سرور ... نکته ... جهان

تابیدان

... کار ...
عزت ... این سخن ...

تابیدان

دیگر ازام ... نام او ... چهارده ...
چه ... چون بدانستی ...

تابیدان

رشته ... رسول ... بانده ...
معنی ... نکته ...

تابیدان

تمام شد

بو الحمد

تا کرده جلوه در صف میدان ... ام از مهر گوهر ... زرفشان ...
از ذکر ... میراث ...

گر که چشمه آدم ... جمله را ... اکمال
در جهان ... یا ...
اسم ... کدام ... مرکب ...
شاه ... راشد ... مرشد ...
گر جواب ... قابل ... صفات ... کمال
در جواب ... دیگر ... سوال
... کمال
... که از ...
توبه ...
... جواب ... سوال
... لطف ...
... هم ...
... نظر ...
نام ... کمال
... اقبال ...
... طلعت ...
... جواب ...
... که ...
...
...
فارغ ... سوال
... الله ...
... سوال
...
...
...
...
... کمال

تمام شد

سوال

شکر حمد مرخلاقی اکه عالم آفرید کرد ما را از عدم در عرصه عالم پدید
سر ... چشم ... این ندا ... رسید

تابیدان سخن ... جلوه گر ...

شکر حمد خالق پروردگار لایزال پس درود ...
... طبع ... سوال

تابیدان

بعد نعت مصطفی صلوات ...
شاه ... این سخن ...

تابیدان

اگر ... طریقت ...
...

تابیدان

اول ... حبیب ...
...

تابیدان

دیگر از ...
... این سخن ...

تابیدان

[illegible]

سؤال

السلام ای صاحبان کسوة فقر السلام ای پیروان مذهب [illegible]
عشق [illegible] بعد السلام ای عارفان تا شدم داخل [illegible] صاحب [illegible]
از ره انصاف [illegible] چند سؤال خواهم [illegible]
[illegible] چند [illegible]
[illegible] شکل [illegible]
بعد از آن [illegible] چند حرف چند [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible]
چند [illegible] بیان [illegible] دیگر
[illegible]
چند [illegible]
چون [illegible] کنند [illegible] خلوت چند [illegible]
چند [illegible] تا بدانم [illegible]
از [illegible] بعد از آنم از [illegible]
[illegible] مردان [illegible]
[illegible] چهار [illegible]
[illegible] چاکر [illegible]
[illegible]

جواب

صد سلام [illegible] بر تو ای عارف [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible]
این [illegible] قابل [illegible]
[illegible] چهار نقطه [illegible]
از کلام [illegible] امر معروف [illegible]
غسل [illegible]
[illegible] پنج [illegible]
چار [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] باتو [illegible]
فاتحه خطبه آسمان [illegible] رکن [illegible]
[illegible] باتو [illegible] تکبیر
داشت [illegible]
آنچه [illegible] گرد [illegible]
[illegible]
چار رکن [illegible] بشنو [illegible]
[illegible] آداب [illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
هم [illegible] این [illegible]
آنچه از [illegible] حضرت داود [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] روایت [illegible]
چار [illegible]
[illegible]
از [illegible]

تمام شد

[illegible] حاجت دارم از تو بیان [illegible]
[illegible]
[illegible]

باشد آنکه در درویشی [illegible] حرف [illegible] مسئله [illegible] السلام [illegible]
[illegible] هم [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] بود [illegible]
چونکه [illegible] سؤال [illegible] چند [illegible]

غزل

زبان [illegible] خالق لیل و نهار ارض و سما
[illegible] صانع اکبر رحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
رسول [illegible] محمد عربی [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفا [illegible]
[illegible] کعبه [illegible] اصنام [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] راه طریقت [illegible]
[illegible] سؤالات چند [illegible] جواب [illegible]
[illegible] چهار [illegible] بیان [illegible] چهار [illegible]
[illegible]
دیگر بگو [illegible]
دیگر [illegible] بگو که [illegible]
دیگر بگو [illegible] چندین [illegible]
بگو [illegible]
دیگر بگو [illegible] جان [illegible]
سؤال دیگرم [illegible] بگو [illegible]
[illegible]
سؤال دیگرم [illegible]
دیگر [illegible] ز اصل [illegible] طریقت [illegible]
[illegible] بگو [illegible]
ده از مقام [illegible] ده از طریق ده از حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible] عارف [illegible]
دیگر بگو [illegible]
بگو که حضرت آدم [illegible]
[illegible]
اصول دین [illegible] تمام غسل [illegible]
بگو که حضرت آدم [illegible] از بهشت [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] طریقت [illegible]
دیگر بگو [illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible]

ز زنم در ستعین اندر ره عشقت قدم
س سازم از سخن اوائشت چیز و علم
ش شود اندر صراط احسان بود راه عدم
ص صد خطا باشد جان سینه نزلسم
ض ضمانش بیش روز جزا بر خدا

ط طریقت چه بود اندر صراطت یا اله
ظ ظاهر افکند سر از خجالت یا اله
ع علام الغیوب در صراطت یا اله
غ غفار رحیم کریم در جوابت یا اله
ف فدایت الذین انعمت لها
ق قرب از علیم ره سوی جنت برد
کاف کردارش نکو باشد که راه دولت برد
لام لب از نور بچشید تا که این لذت برد
م مرد در دنیا المغضوب سید فطرت برد
ن نفرین بیکند بر دشمن آل عبا
و واقف از علم باشد در یوم خطا
ه هدایت خواه از حق روز محشر در حساب
لام الف لا الی کرد اند عدو در حساب
ی یقین دانم عدو در ضالین اندر عذاب

یا رب از لطف [illegible]

السلام ای طایر روح [illegible] | السلام ای صاحب [illegible]
بر جمال با کمالت [illegible] عشق | السلام ای علی [illegible] جمیع اولیا
[illegible] پیر و مرید عارفان [illegible] | السلام ای [illegible] شادت [illegible]
کوچک ابدال [illegible] | السلام ای [illegible]
بلبلان [illegible] عشق [illegible] | السلام ای زمان [illegible]
[illegible] | السلام ای [illegible]
انبیا و سالکان [illegible] عشق | السلام ای [illegible]
[illegible] | السلام ای [illegible]
[illegible] | السلام [illegible]
[illegible] | السلام ای [illegible]
[illegible] | السلام ای [illegible]

جواب

صد علیک ای [illegible] | صد علیک ای [illegible]
بر جمال [illegible] | صد علیک ای [illegible]
[illegible] | صد علیک ای صاحب [illegible]
اختیاران [illegible] | صد علیک ای [illegible]
[illegible] | صد علیک ای [illegible]
[illegible] | صد علیک [illegible]
[illegible] | از خلیل الله [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

بزیردم فرشتگان شدان ملعون دران ساعت
بکشتن گشت داخل از چنین مکر حیل شیطان
دیگر گفت که پیش از خلقت آدم که بود آنکس
که سکنا داشت در دنیا دیگر برگو تو فصل اون
دران ایام دنیا را تمام جان بیجان است
که ابلیس لعین از فضل او سنوات [illegible]
دیگر گفت که بود آن شخص که از بعد وفات خود
که از بعد وفاتش زنده گردید باز دوران
بدان کن شخص باشد سوم بن نوح نبی است
[illegible] که عیسی زنده کرد [illegible]
که پانصد سال دیگر زنده بود [illegible] در عالم
پس آنکه رفت او آنجا بر تو زکنه کاران
دیگر از مومن و کافر سوالی بشنو دانا
چرا بعضی مومن کافر روند ایشان
دران روز که حق ایجاد کرد ارواح خلقان
عیان شد آتش و هم حکم شد از حضرت یزدان
که در آتش روند این جمله ارواح در ساعت
بحکم من که هستم خالق این جمله خلقان
به آتش فرقه رفتند و بعضی حیران ماندند
خطاب دیگر آمد از جناب حضرت یزدان
[illegible]
[illegible] از آن آتش سوزان
غرض بعضی دران رفتند بعضی حیران ماندند
جدا شد مومن و کافر [illegible]
هر آن شخص که اول رفت آخر شد در جایش
شود کافر [illegible] داخل و هم بود ایمان
هر آنکس اول و آخر در آتش رفت بی شبهه
بیاید مومن و مومن رود زین دهر [illegible]
هر آنکس اول آخر شد در آتش از جنبیدن
بیاید کافر و بمیرد [illegible]
سوالت را جواب اینها بود ای مرد با ماکی
شنو دادر [illegible]

از الف اول به بسم الله کردم ابتداء
ب بود رحمن رحیم روزی ده در این دیر فنا
ت تو را بخشد زنرت دایم ایجاد لقا
ث ثنا شکر الحمد است این در خدا
ج جنت یا ابدا [illegible]

ح حقیقت هست در این دهر رب العالمین
خ خدا [illegible] رحمن رحیم است [illegible]
د دال دادت [illegible] الله [illegible]
ذال ذوق دارم از [illegible]
[illegible]

اگر گفتی مسائلها رقاب ازره تحقیق
توان گفتن سخن را بسلک نکته پردازان

الجواب

بنام پادشاه هر دو عالم راحم و رحمن
که باشد فرد بی همتا سمیع و صانع و سبحان

ز بعد حمد حق گویم مدح مصطفی یعنی
حبیب حق از آن محمد هادی خلقان

پس از نعت پیغمبر خاتم مدح یاران او
علی ابن ابی طالب امام جمله انسان

ز بعد منقبت بشنو بگو از بهر این عارف
سؤالت را جواب از این فقیر بی سر و سامان

بیان کرد آنکه بود آن زن که در این دار فانی
که شوهر بعد او شد والدین از گفته یزدان

بعد آن زن که گفتی شوهری حوا است بی‌شبهه
که از پهلوی آدم شد بیان با ارض تابان

چه وضع او ز آدم بود از آن آدم شد با بی شک
خدایش کرد عقد و جفت کردید او را آنان

دیگر گفتی چه بود آن خان اول بر زمین آمد
شنو تا فاش گردد از تو عرفان نکته پنهان

بود آن حوض سیمش مشرب شد در بیابان
شدّاد از ولد فرزند بدید و بر زنان عادت شد

دیگر از خلقت انسان جواب بشنو دانا
چرا بعضی سفید آید بعضی تیره چون قطران

شنیدم آنکه روزی نوح بخوابید سر او در خاب
ز روی عورت او یک طرف افتاده بود دامان

نظر بیکرد یک فرزند او بر عورتش خندید
چه فرزند دیگر از ره رسیده را خفتش پنهان

شد از خواب بیدار آن پیر نوح مضطرب گردید
چه این حالت بدید گفتا مراد و شود فرزندان

بنفرین گفت تا از آن بیایند بحور سیه تا نظر بیکری
که باشد در جهان روی سیه مانند چون قطران

سیه شد رو از آن حال تا ملک جهان باشد
نقیضه بنده کی باشند اولادان و فرزندان

دیگر گفتی که در طوفان نوح ابلیس بد آخر
کجا مسکن شده پنهان کجا بود اندر آن طوفان

در آن وقتی که داخل شد بکشتی نوح با قومش
بخود بسیار هم ره برد ظاهر جنس انسان

چرا گاه زر زرشد درست تاج گر چو ماه فر قهوکشا علقه ازدر
شوره زشته معقول از ملکش بار سیده و دارم جمله در
اگر که حرف درازتر تازه بر آتم
در این بساط که یک زاهد تنها تمام عارف سوق شنیدم چند
چه چند لیب بر آن سطر فی نشانه اگر که جمله سخن سنج و نکته دانند
دیگر چرخ روان تازه بر آتم
چنانچه نیست ز گفته دیگر لایق بغیر حمد خداوند صادق
چه ادست بر هم خلق در جهان آن مراجع نام الهست در جهان
همه در زبان تازه بر آتم

سؤال

بحمد کرد گار ذوالمنن فرمان ده دوران
کریم رازق و دانا و هم خالق خلقان

پس از حمد خدا نعت رسول حضرت یزدان
محمد رهنمای دین و دنیا فخر انسان

دیگر مدح وصی او یار تفرجلی
وصی حضرت را شیر دین سرور مردان

ز بعد حمد و نعت مدح دارم از ره طالب
سؤال چند هم جواب از صاحب عرفان

بگو اول بود آن زن که در دنیا علم شد
که شوهر او در بعد پدر بی شک و بی شبهه

بگو دیگر در آن دفتر که آدم بود در جنت
که بعد آنکه در دنیا بی سکنا داشت پیغمبر زآن

بگو دیگر رسید از ره در زمین حوض کرد او
ملک او شد از نه اگر هستی سخن دان سروران

بگو دیگر که انسان خلقتش از چهار شد
چرا بعضی سفید آید بعضی تیره چون قطران

بیان کن این مثل باشد که در ایام نوح آخر
کجا ابلیس بود راه داشت اندر شده طوفان

کی بود آنکس که بعد از فوت پانصد سال شد زنده
که پانصد سال دیگر عمر کرد و رفت با ایمان

دیگر خلق که می‌آید در عالم بگو از چیست
که بعضی مؤمن شدند در عاقبت کافر بسیار شدند جان

چرا بعضی ظهور آیند اول کافر از مادر
در آخر بر زبند مؤمن از این دنیا به سامان

چرا آیند بعضی کافر از مادر میرند
چرا آیند بعضی مؤمن و کافر روند او

سؤال کرده آن مرد خودپسند دون — جواب کل سؤالات لؤست [illegible]

که [illegible] دیگر [illegible] — هستم چه جوهر تو چون قطره ز دجله [illegible]

سخن وران

[illegible] — که [illegible] افتاده‌ام [illegible]

شنو جواب [illegible] — که [illegible] چه مردمان [illegible]

سخن وران

اگر تو [illegible] — اگر [illegible] آیینه [illegible]

اگر تو [illegible] — اگر [illegible]

سخن وران

شنو جواب [illegible] — که [illegible]

نجات یافته [illegible] بابرکات — که گفته است محمد سنی [illegible]

سخن وران

[illegible] بسم الله — کنم نثار کریم [illegible]

رحیم [illegible] رحمن [illegible] — که ذات [illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] نطق زبان — زبان [illegible]

[illegible] قدم [illegible] — [illegible] سخن [illegible]

سخن [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] — [illegible] نعت [illegible] و صلوات

[illegible] رسول [illegible] — [illegible]

[illegible] رسول [illegible] — [illegible]

و آنحضرت حق [illegible] — زبان [illegible] هردم [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible] امام [illegible]

دیگر [illegible] صادق [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] امام [illegible] — [illegible] خراسانی

[illegible] — [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

سلام [illegible] — [illegible]

چه [illegible] — چه [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible] بیان اشکار

[illegible] — [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

در این بساط [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

در رکعت چهار یکی [illegible] خود صریح
بر خوان تشهد و سلامی یکی سبیح
یک رکعت ایستاده تورا لازم و صریح

شکت میانه دو و پنج [illegible] رجوع
در [illegible] که نیز نباید تورا وقوع
کر در سجود باشی و باشد اگر رکوع
لازم اعاده [illegible] یافته شیوع
از [illegible] شکیاه [illegible] صبح و [illegible]

[illegible] — [illegible]

کلام [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

سخن وران [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] صلوات رسول [illegible]

سخن وران [illegible]

[illegible] — دوم [illegible] عالم

سیوم [illegible] — چهارم [illegible]

سخن وران

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

سخن وران

[illegible] — [illegible] حبیب [illegible]

[illegible] — [illegible]

سخن وران

[illegible] — [illegible] زمان [illegible]

[illegible] — [illegible]

سخن وران

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

سخن وران

[illegible] حضرت ادریس [illegible] — [illegible]

دوم خلیل [illegible] — جواب [illegible]

سخن وران

بعد از سجود نباید از بهشتن صلاح
اتمام رکعتی به بشتن واجب صلاح
انکه تشهد و سلامی بکن فلاح
بکن ایستاده بادو بشسته بود صلاح

شک دو چهار چه کرده تو را وقوع
در حال ایستاده تو قبل در رکوع
باطل کند نماز تو را نیز در رکوع
در حالت سجود نمی شاید رجوع

بعد از سجود کر که کنی شک دو و چار
سجده دهد نماز ترا ای نکو شعار
انکه بنای رکعت خود دار در چهار
بر کو تشهد خود انکه سلام دار

چونکه جمع هست خاطرت از رکعت چهار
بعد از سلام باید از احتیاط کار
دو رکعتی ز بعد نمازست در شمار
تا کرددت قبول بدرگاه کردگار

شک سه و چهار هر جای از نماز
باشد صحیح میکندش نیز سرفراز
باید بنای کار گذاری تو این نماز
اتمام با خشوع و خضوع کی توان نماز

بعد از نماز خویش بدا احتیاط را
هر رکعت ایستاده بباید سلام را
میکن شفیع هادی روز نجات را
هر صبا بکیر ازانه شد برات را

شک در میان دو سه و چهار کر شود
قبل از رکوع بوقت رکوعت خبر شود
قبل از سجود وقت سجوده اکر شود
بعد از سجود کر شوده معتبر شود

بعد از سجود چونکه نمازت بود صحیح

خادم جواب کفت در انام که بنکرم

جواب شکیات

ای طاق ابروی تو اجابت که دعا
ای ماه عارض تو در شنوی پر زنا
ای غنچه دهان تو در کلشن وفا
شکفته همچو بلبل و میکن بس نوا
از بهر شکیاة هر صبح و مسا
ای صاحب مسائل شرعیه در حساب
کردی سؤال شکی و سهوی شنو جواب
دیکر بکویمت ز وضو واجب ای جناب
از باطلات از بتو کویم من از کتاب

کویم ز باطلات وضو انچه کرده است
از قول حضرت نبوی وضع کشته است
اول فقاع و خمر و دکر خمر و خواب و مست
تحقیق دان که با تو بکویم هر انچه هست

دیکر اکر رسد بوضوی تو یک حدث
که در وضو کرفتن تو باطل و عبث
دیکر بوقت انکشتی بردو پای دست
پارا مکن بلند که کردد وضو شکست

تا جلوه کر بهر که بمهوده تو تاج
کردی سؤال شکی سهوی کنم علاج
اول ز شک و سهو یک دو نظم علاج
چون شک میان یک و دو کردید بی علاج

شک در میان دو و سه بمهوده فرج
پیش از رکوع بوقت رکوعت پی نضج
پیش از سجود وقت سجوده پی علج
بعد از سجود هست دعا صحت فرج

در معرکه مصاف که کوبی سخنورم
من پادشاه مجلس فقرم توی گدا
میزنیم اگر که بکوئی سخنورم
شاه فرنگ قیصر روم دیار هند
لا لله پیش من که زمداح حیدرم
تیغ زبان بداده بمن مرتضی علی
زیرا که این کمینه غلامان قنبرم
اول سوال میکنم از کسوت کمر
چیست کسوت تو بگو در برابرم
از رشته و زابلق و دیگر جریده ام
بر گو جواب تا که شود خوب باورم
خادم منم که قانعم از درگه خدا
دریوزه میکنی و تو گویی سخنورم

مدت که شد بشوق جمالت قلندرم
در راه فقر سلسله جبانم این درم
لافی زخود مزن که نداری تو معرفت
در راه علم دانش فقرت جی بده ام
هر جا که میروی تو مزن لاف خود زیاد
افتاده باش تا که شوی تاج بر سرم
کفنی که دبی بناخن برجی خرد کنم
کرتنی بناخنت نکنم ناقلندرم
بازآمدم که سجده کنم من بسوی دوست
تا وورس عرش بشنود این سید شهپرم
روشن کدای درگه شاهست از شرف
دردم دربد اژدرو گفتا که حیدرم
در راه عشق میزنم و لاف خود کذاف

آفتاب مجمرو عود و سخن مقبول را
باجی و قطوره جوراب شرح طول را
با فتاده رنگ گرگ آبی القباة قدم
کسوه بمقدم مراتب گفته ام اما ندم
ان کمند مهتری شانا دو خنجر گفته ام
حلقه اصل قشو با میخ حاضر کرده ام
حلقه شاق و قیچی تو تو خنجر گفته ام
از چراغان طویله زود شاعر گفته ام
قاهرم
رفرف خضرا و عنقی در سما کن تا جهر
سر فراز شریعت این زمان عشق است عشق
نکته سنجان طریقت عارفان عشق است عشق
جرگه اهل حقیقت [illegible] عشق است عشق
معرفت داران استاد جهان عشق است عشق
فرق در ما بین عشق و عشق در علم نقص

شاهد مشهود اول قالا خاک تو را
قاصد دجال برج نور افلاک تورا
چون هلال گردش چرخ و چه لولاک تورا
حق زیاده کرده است هم فهم ادراک تورا
عرش و کرسی و قلم با مسجد الاقصی ارکان
تابعان پنج قبله با مقامات تمام
این مقامات صریح عارفان دارد سه نام
شش و پانزده با چهل چارست این رحمت عام
ای اشیء در دست من شیه بر اهل زمان
آدم و نوح و خلیل و مصطفی طابع منم

[illegible] خصم روزگار مکو من سخنوردم
اندیشه کن بتیغ زبان جوی جوهرم
هر جا که شیر نعره زند [illegible] را چه [illegible]

شش قدم را بهر درویشان مبلس کرده اند
شد و شد را شبیه کلاه سر کرده اند
یکه زنک و صندل افتابو زر کرده اند
تسبیح و سجاده و مسواک افسر کرده اند
منبر و محراب با سجاده ها کردم رقم
یکه زنک و شال دسمال است عالی جناب
چار ترک خرقه موج کبیر چون جناب
تخته پوست حیدری استاده چون در خوشاب
بخیه آیات خرقه هست پیشر آفتاب
مطبخ قلیان خضان تنور از روی دم
برگ سبز کودک ابدالان چه در میدان بود
هفت پیر و چار تکبیر سخن سنجان بود
اصل میدان طریقت جای غضابان بود
بیرق و ناقوس و ابلق شرح بی پایان بود

از کفل پوش و زلازل با همه خیل و حشم
با قنقو و سوزن و شال و کره کش برده ایم
با دلیل سوزن و دانی بهم بر خورده ایم
بخیه و شیرازه بارونکی سر برده ایم
اصل لاری بند با تنک و آیاسه مانده ایم
کسوه سی و سه صنف آرم ایا میر عجم
صاحب سلمانیم بانی بنده سلسله
سنک و تیغ و لنگ لی آرم ز روی حوصله
نیشتر و مقراض در مابین شان بی فاصله
خانه آیینه ناخن گیر زاد را جله
با همه آداب سلمانی تمامی حاد قدم
تکیه پوست پلنگ و رشته مفتول را
با تغیر و با تبرزاین کسوه معقول را

رشته شرابه در میدان عضو وجود خویش ماست
ای مبارز پیش هر هر کن منزل لا و نعم
زنک زنجیر و جریده از قضا و قدر علت
با لهنک و درس از مفردان بر خورده است
هر که میداند کمند و حدت از کی منده است
پنج منزل را زدست خاصه قاضی برده است
قاب و قو سیان کسوه صاحب علم
در و چوک سر و درو کلاه مهتری
سنک میدان را بباید منزل مفرد بری
بعد از آن سنک قناعت را مقدم دشمری
هم عصا و شیره کبیره شغره پیغمبری
ده نشان دارد عصا تاریخ دنیای عدم
حیدری و چوب قاشق در ذکر مفردان

یکه و منکوله و تاج سر و برگ خزان
نعت جرم آورم در نظم ای حوری وشان
باز مهره با قطار و با چراغ آرم میان
پنج منزل را تمام خدمت عالی رقم
مرشد ثانی عالم عارفان عشق ست عشق
قابل خفی ثالث صاحبان عشق ست عشق
هفت شد و چار خفی کمابیان عشق ست عشق
چار ضرب پنج ملت دوستان عشق ست عشق
نیشتر و نوش عهد بیعت را بجان دم بدم
بست قاپی از ازل حیدر کشودن مصطفا
حق تعالی کلمت در شان دو مولا مرحبا
قاپی اول شان خاتم بود اندر سما
شکل قاپی را بود تشبیه با شبر خدا
هر که بنواند کند اشباه این دارد چه غم

اگر آیین او دانی دل زار غمینت چیست

برا کس این وجوباز نماز خویش بر خوند
هر و زخش خود را در ریاز خلد بنشاند
بندد احمد مرسل دو لعل کو برافشاند
ز موجود داه افضل تر از تو کس با نمی ماند
نکوبی کو جواهر را شوم چهر تو را خنجر

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام ای صاحب ای طوق زنجیر و علم
السلام ای هادقاه شد مخفی و علم
السلام ای سر فراز اه کداو محترم
السلام ای کودک اثنا لان جاوو شحرم
السلام ای شیخ نقیب محترم
بدرجه ارباب باباو طریق عشق سست عشق
نکته سنجان سر افراز شفیق عشق سست عشق
پیشوا یان شریعت با حقیق عشق سست عشق
اختیار حضرة صاحب رفیق عشق سست عشق

بر جلالیهای صاحب جاه و درویش عجم
کوشش کن از بند ابن اشارة قابل در زمانه
تا کنم اعلام کسوة در حضور عارف فانه
بعد کسوة شرح قابل را کنم بلن بلث بیان
شد مخفی و قضاوة شدو بد حضور سا
آورم در نظم پیش حضرة شما صاحب کرم
از قضاوة منزل اول بود ای نکته سنج
بند میلان آورم در نظم چون سر پوش گنج
حلقه توحید بنمایم بحلقات چون سر گنج
معنی اصل خلیلی کو بمی باهر سر گنج
مخفی زانوی مرشد آیة عهد و قسم
جای زنجیر قرق نزدیک قرآن خداست
کشتی و مهر نبوة با مرید رهنماست
شکل لنگ از لام الف لا در قضاوة پیشواست

دگر از دو سه و چار نکتی با طلبی بر گو
ببندد جمله ارباب طریقت اندرا میدان
دو پنج اگر کوبی کو شود بالاتر از امکان
شوی از قدر و قیمت دوست دار رقت درویشی

بگو از ننک دو سه پنجم ز پاس ف
در این مجلس بندد اهل آداب از نو میدان
ز تا خود را زقید غصه در این ورنه برهانی
ز چار و پنج برگو ای برادر کو نشا دانی

ز شش دو چار و پنج دارم بر تو حجتها
ز سه و چار و پنج اکنون بگو بی با منقبتها
اگر گویی ز چار و پنج بنمایی محبتها
دو شش را گر بگویی یا سه و شش شد شفقتها

چهار و شش بگو با پنج و شش تا در سر محشر
شود اعمال تو نیکو گنند از پیل کین پیکر
ز دو سه و شش تقریر فرما ای نکو منظر

دو چار و شش از خاطرت که مانعی دین محرز

دو پنج و شش ارجان جلیل ... بر خون
سه و چار و شش اوراید بطلب هر کسی ایمان
اگر گویی سه و پنج و ششم در عرصه میدان
برو کو سعادت را بنالانی ز استادان

چهار و پنج و شش هر کس گوید چاکر او یم
ز بعد این دو سه من چهار و شش ازو جویم
دگر از دو چار و پنج مکث عنبرین بویم
بمن برگو سر تا خاک در ریشا با پس دو ریم

بگو از سه و چار و پنج و شش یکت شیمه سارا
ز شکیبات بطلان ز سهویات هر چارا
بگو از دو سه و چار و پنج شش تمنا ما
اگر گویی جواب جمله بطلان و شکها

چه این کفنی دگر بر گو ز رو ریاب دینت چیست
جنیب احمد مرسل تریق رسم دینت چیست
طریق شیخ کردیده براق روز بینت چیست

بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال میکنم اکنون زحزّاراه این مخزن ز
ز شکهای آداب نماز شرع پیغمبر
ز سهویات بطلان وزو بر منه بکو بلی من
اکر کویی جوابم را شوم از جور تا چاکر
نکویی کر جوابم را شوم چنین تا خنجر
بکو اول ز بطلان وزو از چند چیز آید
که ایمان ترا آن ره زن ملعون برباید
دکر از شکهای این نماز خویش تا شاید
که تا ایمان خود از شرع پیغمبر درست آید

همین بر کو ز شک سبع اندر وحدة اسپین
چه میباید بدین اظهار فرمایی تو نور عین
دکر بر کو ز شکهای نماز فرزند زهرین

دکر بر کو ز عشق معرب انکه ... بر ...

ز آداب نماز خویش ای نیکو خصال احسن
که تا ایمن شوی از هول تند قادر ذو المنن
خلاصی یابی از نار کتی اندر جنان مسکن

دکر بر کو ز شک دو و سه در مجلس حزار
کر باشد د سکیا باطل اکر داری بدل اقرار
کجا هست بود او را بکو بالغض کو من بار
که تا کردد شفیعت روز محشر احمد مختار

ز شک دو و چار بر کو بحزار این مجلس
ز بطلانش بکن اظهار روزی نذد این مفلس
اکر کویی علم کردد غازت چنین کل نرکس
تو نا تو شو باین ابیات هجوه طاهر قفس

بکو از سالیش رابع ز شک باطل اورا
بدین احمد مختار کو داری تو احسان را
سهیا شو بکو کر پیروی داری تو ایمان را
که نماز خود جدا سازی بدینسا نفس شیطان را

[illegible]

کر ... چند فصل است در نماز ...
[illegible]
جواب
[illegible]

سؤال

نوای بلبل طبعم زند سلام علیک   بروی نوگل خندان جمع این گلزار
در این بساط کرامت عارفان اهل سخن   چو برگ گل همه بر روی هم گرفته قرار
پس از سلام هزاران هزار مدح و ثنا   بر سبیل تحفه کشی اورم ز بهر نثار
اگرچه هست سلام شاعر اعلام   بران مثابه که بر صدق نه زند دینار
ولی ز خلق خوش حاضران طمع دارم   جواب آن زره قرا ز لعل گوهر بار

جواب

جواب زه قرانی ز حاضران آمارا   شکفته گشت بر وجهت عندلیب خوش الحان
خوش آمدی بصفا از رخت عجب دیدیم   شد این زمان ز رشادت مگر شکفته گلزار

بسم الله الرحمن الرحیم

رساله بگو نبشته هرکه ره‌ستی و هرکه بایستی کس بگوید که
کیست درویش خاکیست بیخته وکف ابر برآن ریخته نه کف
پا بر ازان گردی و نه پشت پا بر ازان دردی فصل اگر پرسند
که سر فقر کیست و پای فقر کیست جواب بگو سر فقر محمد المصطفی
و پای فقر علی مرتضی و فقر زنان ایشان فصل اگر پرسند

کجا

کجان فقر و پوست فقر و قبله فقر و نماز فقر چیست جواب
بگو جان فقر محمد مصطفی و قبله فقر حقیقت و ایمان فقر
قرآن است و نماز فقر شریعت و غسل فقر طریقت و پوست
فقر علی عمران فصل اگر پرسند که کلید فقر چیست بگو آزاد است
اگر پرسند که معنی فقر چیست بگو قول رسول الله اصل و میوه فقر معرفت
و اصل فقر محبت و گنج فقر بلیست و گوهر فقر شناختن
خدا تعالی فصل اگر پرسند درویشی چند چیز است جواب
چهار چیز است حرمت قرآن دوم عزلت سیم ترک دنیا
چهارم تسلیم خواجه عبد الله انصاری فرموده که درویشی
چهار چیز است اول علم دوم حلم سیم ترک چهارم
خاموشی فصل اگر پرسند که بنای طریقت چند است
جواب بگو بنا شش است اول توبه دوم تسلیم

سیم تقوی چهارم ورع پنجم قناعت ششم عزلت و ارکان
طریقت هم شش است اول معرفت دوم سخاوت
سیم یقین چهارم رضا پنجم اخلاص ششم اخلاق حسن فصل
واجبات طریقت هم شش است اول جود و احسان دوم
فکر سیم ترک دنیا چهارم ترک هوا پنجم ترک خواب ششم ترک
شرف فصل و اما بعد بدانکه کسی که دعوای فقر کند و احکام فقر
را نداند و احکام و واجبات را نداند و بنای طریقت را نداند
لقمه فقر بدان حرام است و مرید گرفتن و توبه دادن و مقراض
زدن و تیغ دادن بدان مسلم نباشد و دعوای درویشی
و فقر کند بیمعنی باشد اگر پرسند که کلمه فقر و طریقت
چیست جواب بگو بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا انت
الاحد محمد رسول الله و علیا ولی الله و امام الجن و الانس
و الرسل لا اله الا الله وحده بقدرت لا اله الا الله حق خلیفه لا اله

الا الله بقدرة رسول الله اللهم یقینا بجود قدرة و عظمة صفا
و دیو طبعی لا اله الا الله صدق صفا محمد رسول الله علیا ولی
الله و الحسن المجتبی و الحسین الشهید دشت کربلا و القدر
رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم
ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا فصل
اگر پرسند که آیین طریقت چند چیز است بگو
چهار چیز است اول آنکه درویش مردان دست تهی
نروی دوم آنکه با طهارت باشی سوم آنکه امر معروف
و نهی منکر داند فصل اگر پرسند که خطبه خاندان طریقت
چند است بگو هفت است اول آدم دوم نوح سیم
ابراهیم خلیل الله چهارم موسی کلیم الله پنجم عیسی روح الله
ششم محمد رسول الله و هفتم علی ولی الله فصل اگر پرسند
که مشایخ خطبه چند است بگو چهار است اول دروغ نگفتن
دوم زنا نکردن سوم شراب نخوردن چهارم دزدی

ذکر دن فصل اگر پرسند که چهل چهار مقام کدامدر جواب
بگو اول مقام توبه دویم مقام زهد سیم مقام صبر چهارم
مقام رضا پنجم مقام وفا ششم مقام ذکر هفتم مقام شکر
هشتم مقام علم نهم مقام حلم دهم مقام عقل یازدهم مقام
تسلیم دوازدهم مقام علامت سیزدهم مقام قناعت چهاردهم
مقام معرفت پانزدهم مقام یقین شانزدهم مقام صدق
هفدهم مقام تقوی هجدهم مقام توکل نوزدهم مقام
تاویل بیستم مقام صفا بیست یکم مقام وفا بیست دویم
مقام شوق بیست سویم مقام شفاعت بیست چهارم
مقام ثواب بیست پنجم مقام اخلاص بیست ششم مقام
تواضع بیست هفتم مقام عزلت بیست هشتم مقام توقف
بیست نهم مقام لطف سیم مقام کرم سی یکم مقام
هدایت سی دویم مقام خشوع سی سویم مقام صبح
سی چهارم مقام سیاحی سی پنجم مقام عصمت

سی ششم مقام رفعت سی هفتم مقام عزت سی هشتم
مقام کسوت سی نهم مقام وصلت چهلم مقام
عصمت چهل یکم مقام قریب چهل دویم مقام حکمت
چهل سویم مقام آنکه هرکس ازین چهل و چهار مقام
باخبر نباشد اورا مقبول ارادت دادن و مرید گرفتن
روا نباشد اگر مرید بگیرد و بدرنیا موزد فردای قیامت
روسیاه باشد نعوذ بالله فصل از مشایخ بلخ وارد
شده که این چهل چهار مقام و هشت مقام باخبر نباشد
اورا خرقه دادن و زنبیل دادن و مقراض راندن و
بیعت و مرید گرفتن و ارادت تلقین دادن و خواندن
پیش جمله اکابر و مشایخ و پیران مسلم نباشد فصل اگر
پرسند که هشت مقام کدام است بگو اول مقام تائبان
که اشارت بادم کردند دویم مقام عابدان که اشارت
بادریس کردند سیم مقام زاهدان که اشارة بعیسی کردند

چهارم مقام صابران که اشارت باسماعیل کردند
ششم مقام شکر که اشارت بنوح کردند هفتم مقام محبان
که اشارت بمحمد مصطفی کردند هشتم مقام جوان مردان
که اشارت بعلی مرتضی کردند فصل اگر پرسند که شریعت
چیست و طریقت چیست و حقیقت چیست و معرفت چیست
بگو شریعت قول پیغمبر خداست طریقت فعلهای
توبر جوان حقیقت حال پیغمبر بردار در این علم
ملامت هیچ جعفر بود که چون غیر خداست فصل
اگر گویند بهتر ازین چیز بگو شریعت کشتی و طریقت
دریاست و حقیقت منزلت از علم الیقین و از عین الیقین
و از حال عین الیقین مقدم براین قول صادق بود جعفری
حدیث تمام دان و میگویم فصل اگر پرسند که شرط طریقت و
حقیقت چیست بگو شرط شریعت وفا و شرط طریقت فنا
و شرط حقیقت

و شرط حقیقت بقا فصل اگر پرسند وفا و بقا را چه معنی باشد
جواب بگو از خود بریدن و بحق پیوستن نقلست از حضرت
امیرالمؤمنین که فرمود که درویش باید که بهجده چیز آراسته
باشد تا اورا درویش توان اول با خلق بصدق بودن دویم
با خلق با صفا بودن سیم با نفس بقهر بودن چهارم
با بزرگان بحرمت بودن پنجم با زیردستان بشفقت بودن
ششم با دوستان بصدق بودن هفتم با علما اذان مدارا بودن
هشتم با مسکینان بعیت بودن دهم بهمه جا با خلق خوش
بودن فصل در حال کناه صغار و کبار کیانند بگو از کوچکان
گفتن و از بزرگان بخشیدن باید که سه مرتبه بگوید استغفر
الله العظیم الکریم الذی لا اله الا هو الملک غفار الذنوب
باستار العیوب واسئله التوبة شهد ان لا اله الا الله
والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط وهو العلی العظیم انا تب
الی الله تعالی من جمیع الذنوب والخطایا رغبنا فی آدم

کردانیدم و بعد از سر دان بلفظ پیر باواز بلند بکوید که هرکه
در اید براید و هرکه در افتد بر افتد و شرط توبه دادن و مرید
کرفتن کرده باشد والله اعلم بالصواب فصل در بیان
مقراض زدن چون مرید را توبه دهد پس واجبست که
مقراض برکیرد و بکوید بسم الله الرحمن الرحیم روسلم
ومقصرین لا تخافون مقراض برا نداخته سه موی
از پیشانی او بر دارد و عوض ان سه موی تخم محبت
و سعادت بفشاند و این سه موی را ان فضیلت
باشد که پیران برسیده اند که هر تار موی ازان شاخ
از دولت و سعادت بدید اید و معرفت و زمین
عبودیت بجای اورد و نبوت و ولایت بجای اورد
کر افتاب برایر نظر از رحمت خدا براورده باشد
باوی نشانده و سه موی پیشانی مرید را که بر میدارد

یکی جهل دوم بخل سوم خیانت و وسوسه که در وجود
وزینت بجای موی چهار را میدارد و علم شریعت میفشاند
و بجای موی کبر حقیقت و سخاوت و مروت می نشاند
فصل اکر انکس که ارادت فقر داشته باشد باید که شب میداری
کند و ذکر لا اله الا الله و صلوات و دائم قران میخواند
باشد تا چشم بروی کشاده شود و علم معرفت کلی و حقیقت
ازلی و ابدی و شوانی و بدین ظاهر و باطن حاصل کردانید
فصل اکر برسند که مقراض از که مانده جواب بکو از
شیث پیغمبر و روایت دیکر از ادم و شیث
و ابراهیم مانده فصل اکر برسند که شکل مقراض
بچه مانند بکو لام الف لا میماند فصل اکر برسند
کردوازده مثل سنک بتیغ از که مانده بکو سنک از
برق لامع است و تیغ از نور ساطع از جبهه ادم

علیه مجتبی منه بحارم الله مجتهد لنه علی طاعته مراطبا علیه
بقول الحسن توفیقنا باسم ذنوب توبه کردیم از قول
خدای خود بر نکردیم کشاف ذنوب را بهاد و مالک غفار
ذنوب و الپرد بر ستار عیوب پرده بوشید هرچند که در خطاب
مردیم بلیت بالیل نهار دانم بر دارم به یقین در بردم
کی شاه در حال جعفر بلیست تا بود که سال و ماه عزت دیدم
فصل در باب توبه دادن چون پیر خواهد مرید را توبه دهد یکسه
بار بکوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
و سه بار بکو استغفر الله دیکر بکوید توبة الا الله بکوید لا اله
الا الله محمد رسول الله علیا و سائر قاسم شاه جعفر رحمة الله
توبنا الا الرحیما الیها لما یعون لعلکم تعقلون یا ایها
الذین امنوا الا توبنا نصوحا تعلم تعالی و ترحمنا و ان لم تغفر لنا
و ان لم تغفر و لنکونن من الخاسرین و شارکنا فی الدعا
الصالحین

الصالحین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین و لعنة
ان الذین ایمه را انجاه یعونک انما یبایعونک الله ید الله فوق
ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد
علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی توبه میدهیم از جمله بدیها
و نافرمانیها و انچه رضای خدا و رسول و انبیا و اولیا و امامان
و معصومان و پیران دران نباشد اند بیعت میکنیم
و توبه یعنی که خدا یا مصطفی و مرتضی و امامان معصوم
و شاه قاسم انوار فرموده بران هم اکر شکنی از حضرت
رب العالمین و رسول و علی و حضرات ائمه معصومین
و شاه قاسم انوار و حضرت جعفر طیار ثواب و مزد
در این دنیا نداشته باشند ان الله تعالی بدین توبه اجابت
و اجابت به فرا ایکه نام و چهار تن حاضر از حق نشاهد

صبغة الله چون تعالی بقدرت خود پیدا کرد لابد بمعنی بنا مقدم است
بصورت سنگ سیوم خطاب سنگ و تیغ است
میگوید فصل اگر پرسند که تسبیح ایشان چیست بگو سبوح
قدوس فصل اگر پرسند که سنگ مرشد است یا تیغ
بگو بمعنی اگر سنگ ایمان تیغ است و صفای سنگ
در نظر است و فصل سنگ بر تیغ است فصل اگر
پرسند که تیغ از کجا بهم رسید بگو از شاه پر جبرئیل
که با امر خدای تعالی یک پر را تیغ نمود را تیغ کرده است
و هر بزرگ را سنگ کرد و ادم علیه السلام را سر تراشی
کرد از ایجاد گرفته بیت مرا استاد را از تو دلیل است
که او را سر تراش از جبرئیل است نوشته بر آن خشن
خطی منور از بسم الله الرحمن الرحیم است فصل اگر
پرسند که ادم جبرئیل را سر تراشی میکرد از زمین و بسیار
او که بود جواب بگو بیت کشید ش از زمین خطی منور

بسم الله امر الله اگر در امداد از بسیار او همین بر بهر است که
افروخت و مهر فصل اگر پرسند که تکیه پوست انداختن
چیست بگو بساط غریبان است و سر تکیه پوست محراب
درویش رو بان را همیشه در نظر باشد فصل اگر پرسند
که سر تکیه پوست درویش دو چیز است بگو سر را زیر
قدم کرد درویشان امام ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
پوستین باشند که کوتاه میپوشید از آن جهت ادرا
جعفر میخوانند و تکیه پوست در زیر پای انداخته اند
درویشان با او امام اتفاق کردند میباید در وقت
پوست انداختن و پوست پوشیدن این آیه را بخوانند
بسم الله الرحمن الرحیم یغفر لکم سکینة و جعل لکم من حلوه
و جعل لکم السلام علی محمد و اله خاتم النبیین السلام

الامام المتقین رضی الله عنه هم المومنین برحمتک
یا ارحم الراحمین فصل اگر پرسند که عصا از کجا مانده
جواب بگو که از ادم علیه السلام مانده است و چنین
روایت شده است که چون ادم را بهشت بیرون اورده
از حجرت اخلاص عصایی همراه خود داشت و از وی به شیث
رسیده و از او به موسی علیه السلام رسیده و هم
چنین نقل به نقل تا بحضرت محمد علیه السلام رسید
و از او با حضرت امیر المومنین و بعد از آن نقل بنقل
تا با امامان رسید و از امامان بشاه جعفر بن شاه قاسم
رسید و از او با پیر حقیقت جعفر القابلی الحسنی رسید
فصل اگر پرسند عصا چه معنی دارد بگو دست درد امن
زدن فصل اگر پرسند مردان کیانند بگو مصطفی
ورثه

بگو مصطفی و مرتضی و اولاد ایشان و شاه قاسم انوار و جعفر طیار
و محبان ایشان بودند والله اعلم بالصواب بیت برای سالکان
راه دین ساخته اند عصا رفیق بود جمله را از ره بر راه عصاست
قوة بیمار چشمهای ضعیف عصاست شرح رسولان خالق یکی
عصا بدست رفیقان جعفری چو نیست عصا بعون منافق
بگو چهار تیغ فنا روایت است از حضرت محمد المصطفی صلی الله
علیه و اله و سلم که در شب معراج ملاقات شد به چهار پیر
که نام ایشان اینست اول ملو حبا دوم سوریا سوم
واتق چهارم مرصح و ایشان پیران چهار رکن عالمند در
مشرق عبد الکریم در مغرب عبد الرحیم در جنوب عبد الوهاب
در شمال عبد الرزاق فصل دیگر خواجه عبد الله انصاری
گوید که درویشان باید بچند صفت اراسته باشند تا او را
درویش توان گفت اول عیب پوشی دوم زهر نوشی

سیم سرپوشی چهارم خاموشی و پیران پیشین گفته اند
که فقیر باید چند صفت داشته باشد اول صفت آب باشد
که چون آفتاب و ماهتاب باشد در سیاحت دویم چون
خاک در زمین افتاده باشد سوم چون باد در سیر باشد
چهارم چون آب فرمان بردار باشد فصل اگر پرسند
که درویش چند صفت دارد بگو سه صفت اول نفس
مرده دویم دل زنده سیوم زبان گشاده بذکر خدای تعالی
فصل دیگر اصل درویشی ریاضت کشیدن است
و میوه درویشی معرفت است جعفری درویش باشد
هر که دارد معرفت باب اگر پرسند که پیر میان تو را
بچه چیز بست و بچه چیز گشود بگو بتخلیه و قناعت بست
و بتلقین بگشود فصل اگر پرسند صفت پیغمبر که بسته
کیانند بگو اول ادم صفی الله دویم شیث سیوم
نوح نجی الله چهارم ابراهیم خلیل الله پنجم ایوب صابر الله ششم
موسی کلیم الله هفتم عیسی روح الله هشتم ذکریا نهم ادریس
دهم لقمان یازدهم صالح دوازدهم ذوالکفل سیزدهم یوشع
چهاردهم پانزدهم اولیا شانزدهم الیاس هفدهم خواجه
خضر فصل اگر پرسند که حضرت محمد میان پنج تن را که بست
کیا بودند بگو اول شاه مردان دویم امام حسن سیم
امام حسین چهارم فاطمه زهرا پنجم جد بگو کرا مقبلان
کلام الله بود در روز کار جل جلاله باب دیگر روایت
کرده اند از محمد مصطفی و علی مرتضی و بتحقیق صلوات
و توفیق سید الرسل و بن و محزون کالات امیر المومنین
علی و مرشد او و اولیا کابر از شاه قاسم انوار علیه فتوت
و مروت و تابعان باولایت پرفتون سید الفقرا

۲۱۱

و سلطان مجید العباس شاه جعفر طیار در شرایط اداب
میان بستن و تاج و خرقه پوشیدن و بند پالهنگ
و عصا و مفتول و کشکول و پوست و تکیه نمد و چراغ
و علم و غیر ذلک باب دیگر روایت از او که چنین
کرده اند تا وقت خاتم سپرده اند و خاتم سوی ما
امامان و خاتم الانبیا در انبیا بانقل تحویل
کرده چنین است اشکال اه پاک مرد نگردد
مقام دیگر در صبور ظاهر بمال بباطن دیگر شاه
چه قاسمی کس بدید و صیت از آن شاه بقاسم
رسید بمن داد چون ماه بمنزل تمام علیه الصلوة
و علیه السلام صد صلوات خدا بر رسول سلام
بر او باد از اصل نقل اصول باب بدان ای طالب
راه دین مبین چون بنده والله تعالی بیافرید
اول کسی که تاج بر سر نهاد و خرقه در بر کرد و میان
بست در دنیا و عقبی ادم صفی الله بود بفرمان حق
تعالی چون ادم از کتم عدم بصحرای وجود آمد انکه از نعیم
بهشت اورده بود درخت سرو که در این دنیا است
در باران درخت میان بست و لباس چند از بهشت
همراه او کردند اول برگ درخت طوبی دویم برگ
انجیر بدن پوشید و تاک انگور در بر کرد و میان
بست و بر عصای درخت طوبا تکیه کرد و بدست
او دادند و اورا روانه کردند از دار السرور و عقبا
بدار الفنا یکی فرستادند و چند انبیا را که همراه

پیدا شد واب چشم او را ضایع نکردانید قوله تعالی
ان الله لایضیع اجر المحسنین و بر ان عصا که تکیه کرده
بود و چندین هزار نبات خوش که در ان سنجار دیده
اورده بود از اب چشم حضرت ادم بود پس معلوم که
خدای تعالی نیکوکاران را ضایع نمیکرداند فصل دیگر
پرسند که انها را که اول میان ایشان بکو ادم بود و میان
پس از ادم مانده و بعد از ان به پیغمبران کرد کرشمه
رسید و هیچ چیز در میان افتاد دست بدست تا با صحابه
و از او شان با نبیا و انکه باولیا رسید و پیر موسی را
حضرت پیغمبر است وان و موسی ار حضرت را
دعا کرد و علم او را از ان حضرت حاصل کرده چنانکه
درکلام

درکلام خود میفرماید قوله تعالی علما موسی او موسی
اعلم طریقت از خضر تعلیم کرد و در راه حق واصل شد
و کامل افتاد پس معلوم شد که هیچ پیغمبر و امامی و اولیا
و ولی پیر و پیرِ پیر نبوده اند از ان حضرت خضر
با نبیای کامل و انبیای سابق رسید تا بدور خاص
کاینات محمد مصطفی و از حضرت امیر المومنین و از او
بحضرات ائمه معصومین صلوات الله و از ایشان
بقطب دوران شاه قاسم انوار رسید فصل دیگر
در باب تاج و خرقه دیگر بند و بالنک در رشته روایت
که بر سر کوه قاف و خلیل الرحمن با هفت تن همراه بودند
و هفت خلعت از بهشت از برای ایشان اوردند
و حضرت میان ایشان را بست و تاج بر سر ایشان

تعالی همراه ادم کرده بود و همراه اورده بود منفع
بسیار دارد از انجمله یکی درخت عود بود که بوی
خوش ان بمشام بزرگان میرسد و دیگر درختی که
اورند در کوه سراندیب است با دم فرستاد که اگر
برگ ان درخت بخورد اگر پیر باشد جوان گردد
و اگر نادان باشد دانا شود بفرمان خدای تعالی برای انکه
چون فرشتگان ادم را اوردند نظر ادم بان درخت
افتاد یکی درخت طوبی و دیگری درخت روان
چون ادم را از بهشت بیرون کردند حق تعالی
جبرئیل را فرمود کان چوب طوبی که حضرت ادم
تکیه کرده بود بدست ادم ده که با همراه ببرد که ماده
درخت

درخت گندم بخشیدیم و گفتیم که لا تقربا هذه الشجرة
فتکونا من الظالمین و درخت روان را بهمراه او
کردیم یعنی که هر که بان مقام معطر رسید که چنید
در بیان مغفرت الصفا که حجیه سوادات ان
برگ را بخوانند جوان شوند بدانکه خداوند حق سبحانه
و تعالی هر که را به بهشت میفرستد جوان میشود اگر
چه پیر باشد و دیگر انکه ادم سیصد و شصت
سال بر یکقدم ایستاده بود و تکیه بر ان چوب زده
بود و زاری میکرد و ان درخت هم با او موافقت
نمود و اب چشم ادم همه زمرد و یاقوت و زبرجد
و مرجان و سنگهای قیمتی که مشهور و معروف است

نهار و خرقه در بر ایشان کرد و رشته بر میان ایشان
بست و تاج بر سر ایشان نهاد و یکه بند و هفت
زرع و بالهنک در میان بست فصل اگر پرسند که
دلیل هفت قبضه و هفت زرع چیست بگو خدای
تعالی آسمان را هفت طبقه افرید قوله تعالی و قوله
السموات والارض طباقا ماتری فی خلق الرحمن
و ادمی زاد را هفت اعضا افریده و بر عضوی سجده
فرمود پس باینم دلیل معلوم شد که یکه بند و قبضه
و هفت بالهنک این هفت اعضا بود فصل اگر
پرسند که اینها از کجا پیدا شده و از چه بود بگو
از پشم ناقه صالح و بروایتی دیگر از پشم گوسفندی
که جهت قربانی اسماعیل اوردند و تکیه غلاز

از پشم او گوسفندی است و یکه بند از پشم شتر صالح
پیغمبر است فصل اگر پرسند که شتر صالح پیغمبر از
کجا بود جواب بگو که قوم بوی حجت کردند که اگر
تو پیغمبری دعا کن که از تن سنگ که در میان صحرا
افتاده شتر سرخ موی با سیاه چشمی پیدا شود چون
پیدا شود بزاید و بر ما ظاهر شود که تو پیغمبر خدائی
صالح پیغمبر دعا کرد بدرگاه رب العزة ندا آمد
که ای صالح از تو دعا و از من اجابت چرا که در علم
قدیم خوانده ام که این قوم بر تو حجت خواهند کرد
و این شتر را در میان سنگ افریدم چون صالح
هم دست بر دعا برداشت از حضرت عزت

بنالید دعا اجابت شد سنگ بنالید و بشکافت
و بهمان طریق که قوم خواستند در حال بزاد بفرمان
خدای تعالی و آن قوم از آن شتر شیر میخوردند و آن
شتر در هر آگاه آن قبیله میبود و تمامی آن قبیله از او
شیر خوردند و چون آن چنان دیدند گفتند آن شتر را
بکشیم تا از شر او ایمن شویم آنگاه فراهم متفق شدند
و آن ناقه را کشتند از جهل و نفاق که داشتند بچه
ناقه صدائی زده در میان سنگ پنهان شد
که دیگر اثری پیدا نشد بعد از سه روز علامتی
در ایشان پدید آمد روز اول رنگ ایشان زرد
شد روز دویم سرخ و سبزه و کبود شد و روز سیم
روی ایشان سیاه و سرنگون شدند و از گوشت

آن ناقه هر کس خوردند بدوزخ واصل شدند فقال لهم
رسول الله ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها
فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها ولا یخاف
عقبیها و بعد از آن به جبرئیل فرمان شد که از پشم
آن شتر و آن گوسفند قربانی حضرت اسماعیل جهت
ادم صفی یک جامه و یک تاج و یک بالهنک و
یکه بند بالهنک و تکیه نمدی ساختند فرشتگان
از آن پشم که مذکور شد در خزانه غیب نگاه داشتند
تا وقت پیدا شدن حضرت موسی او را در او
باز پوشانیدند زیرا که آن گوسفند و آن شتر را
خدای تعالی بید قدرت خود افریده و بدو داده

چون جبرئیل کمربند و پالهنگ در بر حضرت خضر کرد
و بر میان او بست دران روز که اسکندر ذوالقرنین
سند کرد بر و بظلمات خضر در میان لشکر بود و آب
حیات در نصیب او شد اسکندر روایت کرد
تا از عمان که بظلمات در اید خضر را بفرمان کرد که
تو هم بر ظلمات برو و از حضرت رب العزت خطاب
بجبرئیل امد که کمربند و پالهنگ را بخضر بپوش و باو
بگو که آب زندگانی بخورد چون خضر ازین سخن
آگاه شد در میان ظلمات رفت و آب حیات
روزی شد پس معلوم شد که این حلقه باین معجز
رسیده اند که کمربند و پالهنگ از ایشان است
و سه مرتبه عالم را علم ایشان گرفت اگر سه مید اینند

بدانید ای عزیز بدان که یکی بند و پالهنگ مقام بمقام بحضرت
رسید و از او مقام بمقام ابشاه قاسم انوار رسید و در میان
بستن چند صفت دارد و هر بند از بند از یکی بند و پا
لهنگ و یکی از یکی افعال این یکی را ببندد و دیگری بگشاید
اول بو بند دبخل را و بر گشاید حلم را او بگشاید
سخاوت را و بر بند غضب را و بگشاید حلم را او
بر بندد حرص را باب دیگر هم نقل است از شیخ ابراهیم
ادهم پیر و بر بندد رحمت الله که از او پرسیدند که زهد
چیست گفت سه چیز است اول دنیا یعنی از دنیا
دنیا دست برداشتن دوم هوا یعنی هوای نفس ترک کردن
سیم دل یعنی ترک دنیا کردن هر چه هست از غیر حق
زهد همین است فصل اگر پرسند معرفت بند
چیست بگو بند و پالهنگ را بر بند دبگشایند
طمع و سفره را بر بند و قناعت و عزت را
فصل اگر پرسند که چه پیر مرید صادق را اصغاره
میان بست و مزار برو ثابت شد و خلعت
شریعت پوشید و مرید گشت جواب بگو چنانکه

نفر پوشانید و هر یک از ایشان هزار تن شدند و
ارشاد اعتقاد و نظر خبر عبادت چون بقدرت
خدای عز و جل که واز سنگ اشتر پیدا شد از
ازبرای اسمعیل آورد و از غیب قوچی را تاج و کمر
بند و پالهنگ هر سه جمله را از پشم ساختند
بر میان بندد و روبه خدمت حق هم چه مردان برو
برای خدا از همان پشم خرقه بیناب در بر خود پوش
کی چه ال عبا جعفران رهنمای ان راه است
گر براهی چه سبز بیان فرما تا قامت چشم کو شعفر است
رنج قربان کرای کرام خدا فصل اگر پرسند که هفت
ترک کدام است و کدام روز بموسی رسید جواب
بگو چه موسی هیچ است معاد بگو اند و چند وصله

داد ندوان روز خدای تعالی موسی را بکوه فرستاد
و دهوش و طیور و سباع در حوالی او جمع شدند و فرستاد
کرد و برا گرفته بودند خطاب امد به جبرئیل که تاج
و هفت بند و هفت ترک را بچیده در پیش حضرت
موسی آورد آن پشمینه و خرقه را در بر او کرد و بیان
او آن است که تکلم بحضرت ایزد شود جبرئیل تاج
و هفت ترک بیاورد و در موسی پوشید و خرقه
در بر او کرد هر گاه با خدا تکلم میشد ان خرقه را در بر
کردی و آن تاج را بر سر مینهاد و از غیر حق هیچ باقی
نماند ارنی نظر الیک میخواند حضرت محمد المصطفی
خرقه خاص فقر را پوشید و الله با خدا تکلم میشد
و حضرت عیسی برکت انها با آسمان بردند فصل دیگر

حضرت جبرئیل رسید و چهار کلاه آورد گفت یا رسول الله
خدا تعالی بر تو سلام میرساند و میگوید که چهار کلاه بر سر
مبارک بنه و بدیگر خواهی بده پس رسول دست مبارک خود
کلاه بر سر نهاد و شکرانه بجا آورد بعد از آن باصحابه بخشش
نمود و کلاه پنج ترکه را بحضرت امیر المؤمنین فرمود
بر سر مبارک گذارد و بعد از آن بدیگر خواهی بده و بعد از آن
شیخ ابو الحسن خرقانی و شیخ حسن بصری پوشیده دست
بدست کرد تا بمشایخ دیگر رسید و این است چهار
طاقیه طاقیه اول که خانه شریعت طاقیه دوم خانه طریقت
طاقیه سیم خانه حقیقت طاقیه چهارم خانه معرفت و
هر که از این چهار خانه با خبر نباشد درویش نیست
و درویش او را مسلم نباشد و لقمه فقر بر او حرام است
فصل اگر پرسند کلاه چیست بگو ترک چشم از نادیده
دوم ترک گوش از ناشنیده سیم ترک زبان از بد گفتن
این معنی که چهار ترک را از خط ابطال فصل اگر پرسند
که کلاه چند حرف است بگو چهار حرف اول کاف که کلام
دوم لطف با هم کس بکند سیم الف ذکر خدا بسیار کند
چهارم از حق تعالی ... باب در بیان
خرقه پوشیدن که آورده و که پوشیده و در آن
چه نوشته جواب بگو جبرئیل از بهشت آورد پیغمبر
خدای تعالی از درخت طوبی یک برگ آورده بود
و در پیش پیغمبر نهاد و پیغمبر شادمان شد و جمیع
اصحاب تعظیم بجای آوردند و از نور خرقه روشن
فصل اگر پرسند که در کرباسه خرقه چه نوشته اند
بگو یا صبور یا شکور یا کریم و در خرقه نوشته بود
یا احد یا صمد یا نور و بعد از آن پیغمبر فرمود
با صحاب که این خرقه را بشما دهم چه کنید یکی
از اصحاب گفت صدق زیاده شود دیگر گفت
عدل زیاده شود و بعد از آن حضرت پیغمبر بحضرت
امیر المؤمنین فرمود که خرقه را تو بپوش و علی
مولا به پوشید که مرا ... خطاب آمد

حضرت رسول فرموده الفقر فخری و الفقر منی یعنی مراد
آنکسانند که محیط اند هم چون بحر از آب آیت که حضرت
حق تعالی مرتبه فقر را بلند کرد ایشان که اصل شادمانی
و عافیت کرد انما الصدقات و رسول الله علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم
ان هذان ... باب دیگر بدانکه مخفو بستن بمیان
باید یازده زرع باشد و باید هفت شش حصار از عدول
کمتر نباشد اما از یک نفر تا صد نفر جایز است اگر صد نفر
باشند بهتر است بحصول شرایط چراکه نوح پیغمبر ...
بمیان بست و حضرت محمد مصطفی بنور ...
اول حضرت امیر المؤمنین دوم خدیجه کبرا سیم فاطمه زهرا
فصل اگر پرسند که ... و کم فقر چیست و حقیقت
فقر چیست جواب بگو سیر فقر شناختن خدا تعالی است
و کوه فقر ترک دنیا که فقر ارادت بود فقر محبت
میوه فقر معرفت و ذکر فقر خواندن قرآن یعنی اینکه
کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون
و اگر از مرید پرسند که پیر در کرشت تو چه گفت بگو
در کوشت ... و ... خرقه
دریوزه بر خصت فصل اگر پرسند که در آن زمان که
تو بلور خصت ... داد در گوش تو چه گفت
بگو اول فیض دوم سنت سیم شرط که آن دیدار
پیران است و قبله مریدانست فصل اگر پرسند
که چهار و صلت کدام است بگو یمین و یسار جنوب
و شمال فصل اگر پرسند که در این چهار برج کیانند
بگو برج اول اهلا دوم سهلا سیم مهلند چهارم
مهلا فصل اگر پرسند که این کیانند جواب بگو اهل
محمد مصطفی و سهل حضرت امیر المؤمنین و سهل امام
حسن مجتبی و مهیا امام حسین فصل اگر پرسند که
آن یازده کدام است که دوازده نشد بگو فرزندان
یعقوب و اگر پرسند که دوازده کدام است که سیزده
نشد بگو دوازده امام است فصل اگر پرسند که جای
عقل کجاست بگو بسم الله الرحمن الرحیم اگر پرسند که کلاه
از که ماند و چند ترک است بگو اول یک ترک
دوم دو ترک سیم سه ترک چهارم چهار ترک پنجم پنج ترک
فصل اگر پرسند که کلاه از کی آمد جواب بگو که روز از

کو جلال جلالت سم الف کم الله کوید چهار بام والی
کو بنیاد را طلاق ده هد پنجم هم که علامت از حق تعالی
خواهد فصل اگر پرسند که علم حلیت بگو درستی خود
فراغ حالت است که درویشان هر بنا و او باشد
و چراغ ظاهر و باطن روشن کند و بحکول کی بانید و تکبیر
گفتن فصل اگر پرسند که بحکول چند در باره و خیلد
سر دار جواب بگو در او دست کسی است بر پیلا ره
که انّ الله ذو القوت المتین پنج سر دار دو هیچ
سراد بیخ انگشت الحت فصل اگر پرسند که کسی
بکلاه روح چه میگوید جواب بگو بایدکا سی
بهر جا دو و بدلت رات بگیرد و حنیف گوید نحو
و تکلفی لی بت الله و بر درویش کسی باشد
نباشد و یا آنکه کند گوید و هو جنبه کرد بحکول
اهل بعضی کراهیت بخوع و بعد بعضت را بجا
آرد فصل اگر از تو پرسند که معنی چاروب

تواضع کردن است فصل اگر پرسند که معنی مکمل حلیت
بگو بدانت قربانت باید که بگیرد جانب و رویشان کنند
و با ادب باشد دیگر در باب ذالنشتی کنند چند حرفست
بگو پنج حرفست اول مقام لاهوت دویم مقام جبروت
سیم مقام ملکوت چهارم مقام ناسوت فصل اگر پرسند
که مقام تا چه معنی دارد جواب بگو اول مقام لاهوت معرفت و
دویم مقام جبروت حقیقت سیم مقام ملکوت که طریق
است چهارم مقام ناسوت که شریعت است فصل
بدانکه لاهوت را اسمعیل دارد و جبروت را
جبرائیل دارد و ملکوت را میکائیل دارد و ناسوت را
عزرائیل دارد بدانکه معرفت حقیقت فکر است و راه
ذکر حق است و طریقت زهد است و شریعت
شکر است فصل اگر پرسند که معرفت … کیا
بگو رکن اول … عبد الکریم رکن دویم
… عبد الرحیم رکن سیم … عبد الوهاب

که این خرقه رحمت است جنت … و تو بهم
انعیان … خلق و … بیوش عقل
اگر پرسند که ایمان خرقه چیست و چه چیز
خرقه و چه … و چه … و لباده
کدام است جواب بگو که ایمان خرقه … پوشیدن
و غازه خرقه پاکی است و عمل خرقه ترک
از دنیا کردن است و کلید خرقه شرمت
و قبله خرقه … است و دامن خرقه …
و … خرقه … است و … خرقه …
و پوشیدن خرقه … است …
خرقه هر وقت که با وضو باشد … و انکه
که بی وضو باشد … در میان …
و سجاده پوشیده و آداب … که چون پیر مرید را
بکمال رساند … باید علم و سجاده و قندیل

در عقب … کنند و چراغ ظاهر و باطن …
تا آداب سجاده که از خلوت … و نماز …
بگذارند و بعد از آن از … که …
حاضر شوند با ایشان تواضع کنند و نظر شفقت
و رحمت … و … سکوت
رود و … دست
راست … ناف بالا کند و دست چپ را
از ناف … کند و همیشه با وضو باشد … وضو
باطل شود بخلوت رود و وضو تازه کند و در اهل
اهل … مردم را سلام کند چنانکه …
است که احلسو بالحلم و انطق بالعلم … الکلام
… سبحی تو بیتن … و بگو
… و … سخن گفتن … سلام … فصل
اگر پرسند که سجاده چند حرف است بگو پنج حرفست
اول سین که … دارد دویم جیم …

اگر پرسند که قلندر چند حرفست بگو پنج حرف اول قاف
دیم لام لطیفه از لقمه حرام احتراز کردن سیوم نون
که نیکی هر کسی بخواهد چهارم دال که پنج چیز را ترک
خود داند تا قلندر تمام باشد و اگر چه دیم باشد
خواجه احمد فرموده اند که الطریق الی الله بعدد
انفاس الخلایق فصل بدانکه حق تعالی سکنه
اختیارات که بابت ترتیب نوشته است چنانچه
پیغمبر فرموده که صوفی خانه اطفال پوش باشد
که ظاهر و باطن خود را سفید داند عدان کو نفه گم
فرموده ارقیات رو جمیل باشد چنانچه در کلام مجید
فرموده است که یوم تبیض وجوه و تسود وجوه
ولوح دل را بیان پاک کند از نقش ماسوی الله تعالی
و عمل کند زینه را فصل اگر ترا پرسند که بعیز
حرام میشود بگو از انبیای آن دو حجابکی تو بسید
وار کسوت ابنا و اخیار اثبات مثنوی

واکله مرخوش کشند فصل اگر ترا پرسند که خلعه
پوشی چیست بگو جز فنا و جسم از هوا و دوحتی
نکر کتن و در این لباس اختیار کردن است
و بیشتر از سکه اختیار کدام است بگو حضرت امیر المومنین
علیست سکه سکم نکنه باختیار سلطان
بایزید است فصل اگر پرسند که سکه الهی کدام است
بگو سه پیسلانور پنجیره در بار دوستان اند اجنت
خصمت بگو از انجهت که از دست و بار ایشان از آزار
ازار یکسی نرسد چنانکه کسی بادر بند کشند
که هیچ خاری نتواند کرد ایشان بمنجهان توبم
و فرموده ارقیات که اهی هند و برین سکه و خطو
قطب آرند حیدرات فصل اگر پرسند که سود اری
و سبیل و رشته الله سخن خادم جواب بگو
اختیار تعلق ظاهر و باطن است از حیلت خواص و عام

یک خصلت شمال نمال العبد الی زبان فصل اگر پرسند
چند است بگو شش است اول توبه دوم اخلاق
سیوم رضا چهارم صبر پنجم شکر ششم اخلاص
فصل اگر پرسند که احکام طریقت چند است
بگو شش اول علم دوم حلم سیوم فضل چهارم
سخاوت پنجم قناعت ششم ... فصل بدانکه
مرده وییش لازمست که اینها را بداند و مرتبه گوش
واسته داند و خرقه دادن اگر کسی از این ...
مقام خبردار نباشد باید از این مقام با خبر باشد
اول تائبان دوم زاهدان سیم راست لوبات
چهارم صابران پنجم واصیان ششم شاکران هفتم
عابدان هشتم ... نهم عارفان فصل
اگر پرسند که واجبات طریقت چند است بگو شش است
اول احسان کردن دوم ذکر سیم حق چهارم ...
پنجم ... ششم ... فصل اگر پرسند که چند ...

چند سنت بگو ...
دوم ... خاموشی باب
و بگو کفته اند که فقر سه نشانه دارد اول سخاوت چون
خورشید دوم سخاوت چون دریا سیوم تواضع چون
زمین بابت بگو درویشی سه نشانه دارد اول نفس
مرده دوم دل زنده سیم زبان ... بذکر الله تعالی
فصل اگر پرسند که درویش چند مرتبه است بگو چهار
مرتبه است اول نیکی خواهی دوم رضا جوئی سیم
ستایش چهارم خدمت پنجم صبر کردن ششم
شکر کردن هفتم قناعت فصل بگو بنیاد که هر
علم قناعت دارد گنج دارد که فانی نشود قال النبی علیه السلام
طلب الفقر ترک الدنیا والتسلیم و نیز در کلام مجید
فرموده و نهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی الماوی بدانکه فقر گوهریست بی قیمت چنانکه
حضرت رسول فرموده که الفقر فخری ... فصل ...

دیگر بگوی که چه ایست اول … سلام کن که در رو کلاه ازل
چراو اب بود سنت اندرین منزل … تراب او شده واجب بعقل عاقل
بگو تو شمله نکو یاد تا ز نو بسم الله … ز علم بوده یکی از چهار جامه های فقر بگو
بگو بجنبد بود عقد در عقد بشم … چهار پار و بعقد کلید اش یکیس
زاب دست طریقت بگو منش مغفرا … یکی زبانی این کلاه ای بسم الله
بگو تو بجنبد ز چهار عد ایمان باین … ز چار یار و ز نکیای چار رکو بکن
بگو امام طریقت چه ای مؤمن … ز نقیبه های طریقت ز شو بگو بکن
بکن تمام تو اخبار تازه بسم الله … منم غریب اشفته خراسانی
ز لطف شاه خراسان کنم بیانی … ببین طو بیکم دعوی نکو دانی
اگر مراتب عقد رسا تمی دانی … بخواه مخمس بیار تازه بسم الله

جواب

بخوان واحد یکتا ز بعد بسم الله … بگو ز صدق صفا لا اله الا الله
ز خامه کاتب قدرت بلطف فضل آله … نوشت آیه رحمت بطاق ابرو ماه
یکی کلاه بگیر گلاه تازه بسم … عمود طاير شوقم بلند پروازی
که در علم رو معنی کند سرافرازی … نمیکند بجز اوند بیدل غمازی
پی جواب بعجز بران شش بود مجازی … برخصت همه صفا تازه بسم الله
زمین بصاحب این خانه گفتگو دارم … که غایبانه منظر شوق روی او دارم
محبتش بدل خسته مو بمو دارم … بآب دیده دو رو لش شست و شو دارم
بیان برانه گهوار تازه بسم الله … ز کلاه طعمه تقاضی عالم التصویر
چه مفتیان ولی انشاه نشسته برکجا … زمین دولت و جمشید تاج بود نقد

نجیان که بود بعضی خلق جهان … که داده هم خبر شده والحال در قرب
نوشته در طوماد تازه بسم الله … رسید نعت نبی ملح مرتضی سرچ
بگو ز جامه که تو فارغ شوی ز محنت و رنج … محبت الله ما بی در سرای سپنج
خزانه دل و جان کی صدق را زان گنج … چه نقش کلیمه نکو تازه بسم الله
شنو ز معنی بسم الله اول باس … که ابتداست بنام مهیمن ذوالمن
خلیل ازین تو فهم حسن حق … بنا شد او ز خلیل خدا بدین گلشن
پی اجابت تو آر تازه بسم الله … نخلوت خلاق اشد ز ازل
بروی حضرت آدم دوان مقام اول … سلام کرد منزلگه رسول
جواب خلق شد از ذوالجلال عز و جل … که واجبست ز اطلی تا زمانه رسول
بدانکه عشق بود معنی نفی کشور … که عاشقان بعشق خوانده اندر دو جهان
بگفته بود اول و اولین بشر … که جلوه گر بجهان گشت نور پیغمبر
بامر خالق جبار تازه بسم الله … طریقت اسلامی بغل احمد مختار
بود شریعت زا اول زبر کار … ز چار شد بنا ای ز شقه اش برکار
[illegible] مختی آخر کار … شنو ز معنی تمام تو ایا تازه بسم الله
به پنج چیز به سعیت داده اول … چه مفردی که ز چار شیر زد تا منزل
مجرد که چه مجرد بود هر منزل … سه غسل فقر بود نو ز دست گوریم بعمل
که تا بیا و زی اسرا تازه بسم الله … یکی تو غسل جنابت بدان با دلیل و شمار
دیگر ز بیعت و هم منت لنگار … ز غسل فقر ز بعض روایت از اخبار
بدانکه توبه و تجدید باشد از انکار … که گفت عارف حقا تازه بسم الله
ز حرف اول ابدال آخر فقرا … تو الف واحد منزل شمار در معنا
چهل و چهار مقام است منزل فقرا … چهل ولایت دیگر شنو از آن پیدا

این علیل کند که سکه باختیار سیل احمد او حمایت رحمة
الله علیه فضل اگر بپرسند که کیوه پوشیدن چه معنی دارد
بگو آرایش ما تمامت که نفس اناره را کبود پوشیدن و
در تعظیم خلق فروتنی بیش نمایند و عجز خود ادا
ظاهر کنند واین ما سلطان ابراهیم اوادهم گفته
الت والله … اعلم بالصواب

مخمس

سحر که خسرو خاور طلوع کرد زجاه … هوای نور بر او زخت خیمه دو زگاه
اشعه لمعاتی در بدر شام سیاه … مرا رسید خیال که او دل گمراه
صفا بلند بر او دیدگی بسم الله … لطافت دو جهان کرد غرق دریای الفنا
وصیله زبرای نسیم روز شمار … امید وارم طلبکنی ز ایزد جبار
شنوی که رغبانی توهم بلبل زنار … بگو که اشهد ان لا اله الا الله
عبادتی که در و بجز انجاز آید … شفیع مجرم گناهان تو بود شاید
قرار گاه خاص اگر زبهشتی باید … اتاب کرم کرده طالب تو زتر بزداید
سواد دلیله کنی روشن از صبح آگه … تمام روز شبان صد جا خالق دادا
روانه هم طرف غلام حبیبی دنیا … حضور جو رطلب کار عارف دنیا
صد و روز فرق بیا بال آکس ابار نا … بگر کا اشهد ان لا اله الا الله
دو صد [illegible] از آن تو عجم بسم الله
[illegible] بیش هر دو عالم والی الله

زباده منطق کشایم کن و بحضرت شاه … بصدق طلب ز مرشد لا اله الا الله
مصیبتی با دل ما بود آگاه … نشنو مدح رسایل با ولی و فا
بایی کلام هر پاره تازه بسم الله … ز بعد حمد خدا خاصه گشت فلا افتاد
سنت شاه رسل تمام جمیع و جنان … نقد عرفان اب بود کرده و صفات
ز بعد نعت نبی بکنم و درایی صفات … بمدح حیدر کرار تازه بسم الله
هزار شکر که بگذشت روز محنت و رنج … رسید نوبت شاد و در این سرای سپنج
ستاده اند گناهکار ز معنی پنج … اگر که بهت تو را سینه معدن و گنج
قدم بمعرکه بگذار تازه بسم الله
بگو ز معنی بسم الله اول باس … که هم بر بیعت با ولی مسند کلام کن
خلیلی از این بنا شد و این سرای کهن … چرا بنای خلیلی کنی تو در این فن
بیان نمای ز کنهکار تازه بسم الله … بگو ز عشق اگر داری خبر
که چیست معنی او از کجا رسید خبر … طریقت بود هم شریعت بشر
ز چار شد صفات بیان بگو بکس … بگو چیست بگو اظهار تازه بسم الله
بجنبد چیز به بیعت در اصل ازل … مجرد که چه بود مفرد بود اول
ز غسل فقر بیان کن و فقر اکمل … ز فقر بیان تشقیم تو هزار و یکی منزل
یکی از آن بکن اظهار تازه بسم الله … نشست ذات که است فقر فقرا
بیان نمای تا جان فقر و منزلها … دیگر ز قطعه و از خرقه اش بیان فرما
ز غسل خرقه و احیان خرقه را انشا … اصول خرقه اظهار تازه بسم الله

اینچنین مشهور در دهر اندر همه روی جهان

رشته و بشنو ز شیخ اسمعیل و بود از آدم است

جعفر حاه قعلی تا پیلو اوبا انجیبون

هست این شرابه عقلا ب از با بای عمر

پشم نا قه هست مفتول کرداری در میان

زنک را تو هم زعمر و بندا و از قنبر است

موزه را از اسحق پیغمبر بود بارانات

تا عصا هو سخن اند زنا و بینلنا ماده استن برزین بستا

برزمین او سر رکف هر که عصا معنی سراند صابر چون کنی

در طریقت این براه رعین تسلیم راست در زمیعت است مانند شاه

این هر یک از حقیقت قطب ابدال ان بود چون همه دارد بیا این شیوه

این جواب آن سوالات که سیدر زمین یا که از حاجیان اندر جواب

قبله و سنت بود تکبیر احرامت بدان

بیم بانند دست راست و دست چپ باشد نقیب

یار رحق خیر شر هم دستی شیطان آن

ذبح کردن ای برادر هست بر دست جلاد

شرب خمر امد حرام چون کبیره از فلان

روی دست پشت دست پای دست روز دست

منزل ما وای دستهای برادر سپردان

انکه دایم بی کفه صاحب هنر مملو بود

جز توکل نیست در دست بدان ای نکته دان

دل دهد رخصت براه و دیده باشد آگهی

ایزدت بر منزل و ما وی رساند بی گمان

مرد روان انیست زادی جز توکل بر خدا

موزه ان حسبی الله دلیلش عقل دان

انکه پیش از تو بمنزل میرسد باشد نظر

دل بنهد اول بمنزل بعد باشد دلنشان

ابلق از جبریل بود از شهپر روح الامین

تا بعد از وی رسیدان شهپر کیتی ستان

کسوت زنجیر زنک از قطب دین حیدر بود

ماند او ی تا رسید نزد ما از ان زمان

ترک ابدال و عرقچین از خلیل الله بود

[stamp]

ابلق از خیر و زنکت را بکو کسوت [زکیست]

هر چه داری در طریقت جمله از پا تا بسر

از عرقچین از طلک و رشته از بخیه بک

از کمربند شراب و قلاب داری بکو

رشته را بکو زکیست کی و انابه [است]

ایغینی مغتول را هم از هر سه خبر

باز کو هم از کمر مانده زنک از تو بند [شی]

موزه با یت زکیست از سالکان بکو

از عصای خویشتن بکو کر بار ماد [است]

از کمر مانده زنک یا مرده است داره

ای عزیز من بیا و از جر چه باز کو

ای برادر در طریقت معنی هنر کو دانستی حاجت نیست اگر تو بکو

هر کر میکو بجواب این علامت نامد

هست دانا و مسلم باشد شی بر هر کوی

هیچ حاجی بر قدم صرف بی شاگردیش

نا شود اکر زحال عارفان بجز و بی

جواب

بشنو از من این سخن ای عارف پاکیزه [جان]

هر سوال را اکر کردی یا رحمت خاطرشان

اول از فرزند و پیر و مرشد استاد و بس

این شعر جلا لست و لی مغز [است]

شکا شکا کاشان شکا کاشان [شککی]

سه ۱۲

کر چه هستی در طریقت رهبر ازل [راهبر]

از تو میپرسم سوالی باده طرحی

باز کو من تو فرزند کر هستی در [جهان]

رشد و بیت کر بلغدادره فضل [هنر]

قبله دست بکو باین که دست راست [چیست]

الکهم کردان ز دست خویش از خیر و شر

[روان]

روی دست و پشت دست منزل ماوان

هم بکو باین چه داری بر کف ای صاحب [بصر]

چیست بر دست حلال و چیست بر دست [حرام]

این دو معنی را بکوای عارف نیکو سیر

رخصت راهت کرد ادر رهبرت بر کو که [کیست]

کی بمنزل میبرد باز از رهت بی دسس

باز بن کوانه ربن ره زاده را خویشتن

موزه راهت چه باشد کیست با تو راه بر

هم بکو با من که پیش از تو بمنزل میرسد

کیست اول پا نهد بر منزل او بار سفر

انه لكم عدو مبين وان اعبدونی
هذا صراط مستقیم ابر بیعت
ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم فمن نكث
فانما ینكث لنفسه ومن اوفی
بما عاهد علیه الله فسیؤتیه
اجرا عظیما
ای خسرو خوبان دو عالم بر حقیقی
ای میوه لب بسته دهان فندق
خندید همی دار نگاران در بیار

در موج عمان بر بزون زور رفیق
خندید بجن دار نگاران در بیار
کمتر زحجر وسی نتوان بود کر میکفت
حقا حقا حقا حق حقا حق حقیقی
یك لكلكی بر سر دیوار همی کفت
لكالكا لكلكا لكالك لكیكی
ما با تو بکو کشته همه کل برنیقان
از ستم ظلم رقیکای طربجای طربکی

سلام از من بر رخسار حسن سجاده با معنی
سلام من بر روی صاحبان این علا تنها
سلام ای همچو جبریل امین بر مصطفی اوی و
سلام از من و معبود که بازید بار ب
سلام ای چون دم موسی که در طور سینا
بکفنا فولك رب وانت خالق الانبیاء
سلام ای چون نسیم صبح صادق بر زو
باشوار خلق بر جمال هر شدان عاقل دانا
سلام بر یا کروم چه معجز بر رقایب
جواب از شمال سالکان منزل وماوا

ای پیر دلیل مرد عاشق اشقی
بر روی تو ای رشد کامل اشقی
ان رو ادب رسیدم اینجا گفتم
ای صاحب سر زمین منزل اشقی
شهد الله انه لا اله الا هو و
الملائكة واولو العلم قائما بالقسط
بالقسط لا اله الا هو العزیز الحكیم
ان الدین عند الله الاسلام
ابر عهد الم اعهد الیكم یا
بنی ادم ان لا تعبد الشیطان

اهل نظر و اهل صفا را عشق است
ای مرشد ما و مر شما را عشق است
آورده ز راه تحفه این درویش
یعنی که جمال پیر ما را عشق است

قدم هفتم

در فقر کسی که صاحب داد شود
در هالهٔ سعادت بر خویش باز شود
سرگشته نگردد او ز افسانهٔ کس
از سجدهٔ شکر اندر سر افراز شود

قدم هشتم

یا رب که مباد در جهان هیچ غمت
اقبال بود مطیع و دولت خدمت
جانیست مرا تحفه چشم خونبار
آوردم از شوق نثار خدمت

قدم نهم

تا گشت فقیر و بی‌نوا چاکر فقر
گردید سراش مشرق از افسر فقر
جز نیست مرا تحفه قبولش فرما
کاش انسبت نموده اند افسر فقر

قدم دهم

ای آنکه توئی مرشد والا دیشر
از خلق کمال جود روی انور
خواهم دست تو ببوسم از بهر خدا
زیرا که بود نشان دستگیری

قدم یازدهم

شکر این که بنده ممتاز شدم
مقبول قبول صاحب راز شدم
باید نگذاری تا ببوسم ای شاه
بعد از عمری که بنده ممتاز شدم

قدم دوازدهم

ای دوست فقیری از سر صدق و صفا
خیلی که بود ز آستان فقرا
از یاد دوست چه بنده گشتم خرسند
از تکبیر مرا سرافراز سما

رخصت نشستن

اکنون که سرافراز شدم الحمد
از پیر تو انوار توای پیر منیر
جان بنما که بنده ساکن گردم
یا من وجد عبدک مسکین فقیر

ابسط سلام

ای که تو کعبهٔ ارباب نیاز
از صاحب کعبه برخت در هاواز
دارم چه امید انکه ایم بنظر
لیکن باجازهٔ تو ای صاحب راز

قدم سیوم

صد شکر که از لطف خدا و نجات
شد مقصد ما از پس این پرده عیان
چون کشت مراد ما بکلی حاصل
واجب شده این سجده شکرانه

قدم چهارم

خاک اندازی که فاش میدانست
رمزیست که کام او لشکر کانست
کر سالک کر کو چیک کر ابدانست
هر کس که نداند او زنادانانست

قدم پنجم

اقبال چه شد مطیع حاصل شد کام
از وحشت شوق یافت اقلیم آرام
از خاک ره فقر فقیر ی بادا
بر طلعت پر نور تو ای شاه سلام

قدم ششم

در سلسله فقر نمایون باشد
در دین عشق همه را در کار است
کر کافر و کبر و مسلمان باشد
نعلین ز سالکان با نقل دایم

پوشیدن جلد

از سلسله است نژاد ارباب طریق
هر کس که بدانست واکر عقیق است
پوشیدن او سبب ز تنقول باشد
پوشش از اوست

کشتی جانده ز نوح در دار فنا
وصفش باشد بهر وی آل عبا
هر کس که بدین صفت او ر دینا
ایمن باشد ز پیش شر زجرا

دوازده قدم قدم اول

مایم که از کوی وفا آمده ایم
از صدق بپای بوس شما آمده ایم
ما صاحب دردیم تو از لطف طبیب
ای دوست بامید بقا آمده ایم

قدم دوم

ای کعبه

اثبات صفت وصله

ای دوست جریده کر دارم بر کف
باشد شرفش از شرف شاه نجف
هم نصبت ان بادم موسی دان
کان یافته است این شرف از [illegible]
هر کس که ربشا بیانش بحقیقت داند
در سلسله فقر فنا طاق بود
این برک که برش شبه ام از ره کریه
از ادم خاکیست نشان بر مبین
و صفش چه بکویم که بدانید شما

این زینت فقر باشد از روی زمین
قلاب نشانه ز مردان باشد
تا روز قیامت ان جولان باشد
از حیدر قد بدین رسیده است بما
و صفش چه بکویم
این زنك نشانه بود از صاداه
وصف اش دانند عارفان اگاه
از حیدر قد بدین رسیده است بما
باشد همه دم ذکر زبانت اگاه
این لنك نشانه ز سلمان باشد

منطقی کوید
ای برادر کر تو میخواهی عیان
کر بیابی رزراه فقر نشان
خدمت عارفان حق میکن
تا نباشی تو مضطر و حیران
کر بپرسی بدین سندت
از کر ماند است اندرین دوران
هست شاکر وجبرئیل امین
بود استاد او بشیر مردان
باز از نطقیت اکر پرسند

~~بلد بیك را سلام بر تو~~
بلد بیك را بنز دشان برخورد
تجرید ظاهر است در اول
تفرید باطن است هم بدان
نقش قوس است چون بنات جهان
اثر شوش چون نمات نجات
صادق سلمان سان سلمانست
برك سبز شی بود هم از سلمان
اینکه خواندیم نطقیم اینست
یادکار است ان از بابا سلطان

پنج منزل زهال شاه حیدر
بشنو از بندهای عزیز بدر
منزل یکم از حلال حرام
منزل اولش سخاوت
باشد از جمله کارها بهتر
منزل دویم از حلال لحرام
فرع کردان بقول پیغمبر
منزل سویم از سلیم نفسی
همچو سلمان بود ز قنبر
منزل چارم از غذا کردن
در ره چار نفس ز خیر و ز شر
منزل پنجم وفا کردن
همچو الیاس خضر پیغمبر
اصل نطقی ز زار حیدران
نقد بوالخیر معدن گوهر
تخت لغط غز
ز تخت لغط غز کردم غذاوت
کرشتم اهل ولای قیامت
ز خضر چهار لفظ پنج منزل
از آن شد قصر انام عز اوست

این ز نان ز حیدر است بحسم بکر
شک نیست کر شاطران بابا دارند
نطقی
بسم الله الرحمن الرحیم
بشنو از من و لیل اوابی
نطقی چند زباب قصابی
نعلین را که فقر ما پا کرد
او بتوکل بحق تعالی کرد
از آن ماه کمربند را بپوشید
لذت فقر هم از او بنوشید
خلعت برک تاکشیده ببر
یافت از نکتهای نقد خبر
زنجبیل شوق شرروق برسر بود
یادگار از شاه حیدر بود
وصله بجبین چه قلابست
تخت فوق آش نشان الله است
حیدر ز رنگ بس ز راست
بلبل کسوت فقیر است
وصله هفت جریده دگر
کشته شمع مجلس حیدر
مناخ منزل

روشن دل را ابسوران شد اعظم ظم ظم
شوار دل همه را رنج چه قابل بل بل
تا نفس در قفسم هست چه بلبل بل بل
ثابت اقدام منم بهر تطاول ول ول
خوش مدحش کنم از شوق تو سلسل سل
ذاکر از ذکر کنم جهر چه کل کل کل کل
تا عنت را کنم از دل دل زابل بل بل
ظاهر ای دوست شنو از من ناظم ظم ظم
غالب ار نیست شرایط بطانم نم نم
فکر بیهوده بود فاعل ظالم لم لم

چون جناب از دل جان خادم عاظم ظم ظم
شو مداح علی بازنی تو غافل قل قل

شعر

شاطر پسری کز سوی ما آمده
بازنت ز لازل صدا آمده
این زنک زکیست بسته خونی بکمر
بابا ز تو کیست از کجا آمده ار

جواب

شاطر پسران طغیر پا دارند
بازنک وز لازل صداها دارند

چه مغزن قدح امد خصال اهرمن [illegible]
بشو همچون جناب خاکسار [illegible]
ابتدا از سخن ای عارف عاقل قل قل
بشنو از من سخن انشه عادل دل دل
چه جهد منقبتش تا کنم از دل دل دل
دایم ای زادت تا کامل مل مل
هست چون کام از و حاصل صل صل
وارد و رد زبانم شده هر دم دم دم
زرس شوق مدیح شه او مم مم
حق حیدر صفدر اعظم ظم ظم

[illegible] پر بار اصل [illegible] از خود بی [illegible]

طراوح جوامع مع اشیا همه دم
بلبل بیان جمله شاشوا ه و یسدا از دل دل
کامل کل کمال اکمل اکمل مل مل
لایق منبر و مسند ندو رسل ال ال
مرتضی الکر شده بر همه افضل ضل ضل
نانانا قل مدحش شده ام زازل
سازدم تا جنان واصل داخل خل خل
عالم ادم و انبیا هم هم هم هم
صالح امم طالح و صابر بر صادق هم
قائم راکع ساجد جد کل کل امم

کرفته برق براقش جهاندا بی قدر تنکنکلک
جهان تیره کان بدجون دل کبر قر تنکنکلک
ز ظلمت پاک شد از برق تیغ جوش تکلنک
طلوع صبح صادق شد بکرفت رونق
منور کرده عالم را بابی رب حق حق حق
خداوندی که باشد خالق چرخ معلق لق
حبیب اوست آنکه از بد قمر را کرده شق شق
محمد آنکه بی دو داز دو رو بها کفر تنکنکلک
بهار آمد جهان شد تازه چون باغ ارم رم رم
در آر از پرده غم غنچه دل ای همدم دم دم

زمانی بشکفانش یکسر ز باغ ارم رم رم
کد نادر کلشن صبح والله اعظم ظم
در آب نا تو چون بو بش از کام نهنکلک
دلا تا چند هستی از پی طوس و سو سو
تغافل کرده حق را هنوز نیست
دو یکتای چشم عبرت اندر پیش
بو دنیا چند مغرور جانی در قفس
چه خندان ... اندرین منزل در تنکنکلک
کر از مردان آگاهی زبن بشنو سخن حق حق
که رو کویم سخن را شایع اندر انجمن

از تاب ستون برخمه روبش
[illegible]
عسکر قبله عابد دو چار اعشقت
جمله سلسله داران زکیوان زمین
هر کجا صاحب طبیعت در اقلیم زمین
حاضر اره همه انجاز بسیار زمین
تیغ مهدی که بر ظلمت زند از رخ
هادی راه تمام شد مارا عشقت
صفره کوچک ابدال جهان بسیار آ
شاعر و بهره مند جهان بسیار آ
مرد جادو وش سخن در زبان بسیار آ
مخمس ساز خلیلی که سخن بسیار است
اندرین بزم رخ سرور مارا عشقت

مخمس

سفیده دم بی تسخیر دنیا دو تنکنکلک
زلف ... خود نخواو ... دیو

از تاب شوربن چشمه روبش
ان خال سیه کشته بسی کرم سرشته

تمت

اولا نامه اسرار خدا را عشقست
دوم از علم رسول دو سرا را عشقست
بسوم کعبه شیر خدا را عشقست
ناف ابروی همه ال عبا را عشقست
محرمان کر در این بزم مقیم حرمند
در بر اهل معانی همکی محترمند
همچو عیسی بیمر بس خلق دمند
دکبوتر که بد این عرش کرم کرمند
کفتم از جان که حسین شهدا را عشقست
آب کوثر نمک یوسف چاه نجفست
از [illegible] که [illegible] براه نجف است

دل [illegible] خود [illegible] باهر [illegible] ان دیو

از شیر جان چکیده حوا کشته
چون شهد شکر لبش حلاوت دارد

سراج

سراج همه عنان او شیر بنست
از سوزن بخیه کار او رنکینست
مانند درفش مژه نو مشته بدل
چون مرکب شوق دایم اندر زینست

صحاف

صحاف که شیرازه اوراق از اوست
از مشت ان کنج کفش حاصل نیکوست
چسپیده بهم بسکه بهم دست سرشت
چون صفحه رخسار که او مایل ابروست

علاف

علاف پسر که کندم و جو دارد
نی فکر غم کهنه و نی نو دارد
از کثرت مشتریست از روی کفش
در بازی اسب نقشی از رو دارد

جبان

جبان بسود روی خوشش همچو رشته
جانها چه خیر از کفت او کشته سرشته

ایه بکل شفی
دکل یا یا تا رکون بیروا گذر [illegible]
علی ابو ابراهیم و اولیا ابراهیم
الله الله الحمد المجید
[illegible]

هر کس که بیانش بحقیقت راند
در منزل فقر و فنا طاق بود

سوال

ای که هستی در طریقت نکته بین کم
این زمان از معنی زنجیر مخواهم خبر
بر میانت شیر قلاب الخجین از بهر
این معانی را بمن روشن کن ای اهل هنر

جواب

ای سپهر معانی اینچه میپرسی خبر
بسته زنجیر را از بهر خدمت در کمر
شمه از شیر قلاب کردی سوال
دارم از بهر قناعت این نشان اندر کمر

سولات عطار

عطار که زلف عارضش موزونست
ریحان قدش چو نقطه موهونست
عالم ز عبیر عود عنبر شده مست
مشک از عرق فتنه او در خونست

فنات

فنات که قند بانش الکت دارد
از نقل نبات خود صباحت دارد

دادر برخ خلیل و بر الخلیل

رباعی تسلیم

هر گفت که من هوای سعادة مندم
بنگر بحساب ابجدی من چندم
هستم چه کلید بیست هشت حرف مجید
اما بدو دال و یک الف در بندم

جواب

از هر فنا هار بقا میخواهم
میت شده از غم دعا میخواهم
از پنج بنه کرفته ام اصل عدد
در سینه تکبیر و ثنا میخواهم
اندر صد و هشتاد و یک بینده
هم در نه و پنج و سه دوا میخواهم
از بیست و هشت حرف قران مجید
یک فاتحه بنده از غم میخواهم
تسلیم شدم چه اندر این در قاصد
تکبیر دعا از اهل بقا میخواهم

رباعیات هفت وصله

زنجیر عمل ز حید رجلاق بود
بر سر فکند هر انکه عشاق بود

دم سلمان که با صفا باشی

در امد چراغ

السلام ای از فروغ عارضت نور چراغ

در هوای نشاه لعل لبت شور چراغ

کی در اتش خویشتن را سوختی پروانه‌ها

گر نبودی پرتو عشق تو منظور چراغ

دیم

ای ابر نور رویت افسوس چراغ

در راه تو کردیده بجل خون چراغ

از نسبت اتش چراغ تو شده

پروانه دلسوخته مفتون چراغ

رباعی سوال

هستی بیقین اگر تو لای علی

پرسم سخنی بگو بمن کور جلی

خلقان بینی دهند صلوات همه

اینا بکر صلوات همی داد بینی

جواب

کویم سخنی با تو برهان دلیل

تا انکه نکر در بجوابش تو دلیل

هر کس [illegible] رسول دین بدادی صلوات

اکمل نعمت من بد جمعیت را

بر خواجه کاینات بجد صلوات

در اداب دست شو

ای هر طرفی که بنده رو اوردم

مژکان تو را بهار هوا اوردم

چون موسی عمران ید بیضا بکف

از بهر ثواب دست شو اوردم

ای دوست خوش امدی در این بزم دران

دار چه ثواب دست شو زود بیار

تا دست صفا دهند در بزم بیقین

پیران طریق و مرشدان مختار

وله

سر خود را ببین بسپردیم

زنده بودیم و پیش او مردیم

تو کردیم و دستها شستیم

از میان اب دست شو بردیم

جواب

هیچ اینه با جلا باشی

مثل بلبل بصد صفا باشی

مرحبا از کمال ای درویش

چو سفره نواز روز ادب و رد
داخل کن بند میکشا چو مردان
سجع و بعد از رباعی
امروز چه رخصت تو این سفره فرود
تعظیم کنم بس بهم اینجا بسجود
کفتیم   ان از دم مولا عشقست
بر دولت پادشاه اسلام درود
جواب
امروز چه فرود سفره‌ای هادی راه
کردید ز لطف حق قبول درگاه
رحمت بتوان قاعده‌دان معز
هستی بیقین ز بس معنی اگاه
این رباعی بعد از خوردن طعام
بخوانند وناء الشماس
جان بهر وصال باد بس نور شده
بیتا بخرابست معمور شده
القصه در این بزم زلی و اللهی
مخفی بنود نعمت حق نور شده
این رباعی بعد از ...
ای یافته ز انفاس خوشت مرده بقا
وای زمزمه فاتحات راه نجات

در مجلس اهل فقرای مونس جان   اما ز نوای مرشدای ارباب طریق   در مجلس اهل فقرای قاعده دان
خواهیم کر شود نعمت حق صرف بلان کر رخصت هست سفره ادم بمیان   خواهی کر کنی نعمت حق صرف زجان

کار جنگل هند ببخشود این حاصل

جمعی کوشند دردمندان جهان

از آب طلا و نقره این دانه هل

رباعی جیز

آورده‌ام بنزد تو ای گلشن ارم

چون نیست تحفه درت ای شاه حرم

لایق نبود چیز دگر در پیش شما

سر را بکف گرفته‌ام یا کرم

جواب

بر کفم چون زاست ای کوی کرم

امر اگر باشد بخدمت آورم

گر اجازه نیست از روی نیاز

در همین منزل فرود آورم

وله

اول سخن از حمد خدا بسم الله

منبعد ز نعت مصطفی صلی الله

هر لحظه ز شوق مطربی میگوید

یا شاه نجف شیر خدا الله

علیک صد سلام از سر دل

بنده از صدق یاد در دل ما

بجود کرم بدین درگاه عالی

پادشاه و بیوه و خان و سلطان و وزیر

کاسبان و زرکار و مردمان بی نظیر

زائران کعبه گو بینند حاجیا عشق است

اهل حرفه هر که باشد بی‌وهم از غریب

صانع سلاج و خفاف دگر مرد طبیب

رایض حلاج حداد کاتب شخص خطیب

تاجر و بزاز و رزاز هم از کسب کسب

شاتر و خیاط را با نجیبا عشق است

سکه و زرگر کمانگر تیرگر با نعلگر

شیشه گر با کوزه گر چید اگر با رخته گر

کاره گر ششیرگر سوزنگر با سفندگر

کاسه گر کاغذگر نقاش دلگیر با برزگر

کیما اگر را دگر با کیمیا عشق است

رباعی

بردار ز دست من تو این دانه هل

تا آنکه شود دل تو با من مایل

از گوشه چشم تو سر افراز شما

در هر دو جهان شود مرا ده حاصل

جواب

شاها تو از این نیاز هستی غافل

عتر و زرافه و میمون جمله اهوان
ضبی و خرگوش و کرگدن خرگوش جمع و ختیان
با پلنگ اهل دریا راز ما عشق است (عشق)
مالک الملک سرور اهل کرم (دو عالم)
حاکم معموره دهر عادل صدر ام
داور علم و عمل علامه عهد علم
حاصل کار همه هم کامل ملک عدم
همچنین هم از شرع تابش عشق است (عشق)
بعض یعنی بعض یعنی بعض یعنی بعض یعنی
بعض یعنی یعنی بعض بعض بعض یعنی
نقش ظن زن بشری بعض بعضی
خشت خشت حت بخت غیض غیض
بشنو و بنشین که گفتم با شما عشق است (عشق)
عالم علم عمل هم عادل عدل علم
سالک راه سلوک سالم کل سلم
کامل کل کمال و آدم اهل کرم
حارس دهر از دهر کام اهل هم
ما سوا الله حاصل کل ادا عشق است (عشق)
در جهان هر کس که باشد او ز مردم (کوشش کیمیا)
از شریف از وضیع است برنا و پیر

پیمان عهد او
انکه باشد از ازل عهد پیمان درست
در عدم انکس که شخص او هنوز از هم نرست
همچنین آمد و شد هر کس بجا عشق است (عشق)
گلستان و بوستان را با همه باغ چمن
سبزه و ریحان و سنبل ارغوان و یاسمن
نرگس رنبق گل رعنا و چتر یاسمن (نسترن)
غنچه بشکفته هم باشاهدان انجمن
هر چه روید در بهاران از گیاه عشق است (عشق)
توت و زردالو و سیب خارک و خرک انار
قسی و شفتالو و انگور انجیر و کنار
قرب وار مود و خرما بابر بیضه دار
نور نارنج و لیمو با ترنج خوش عذار
کوچه و کیلاس را از ابتدا عشق است (عشق)
قری و طاووس و کبک طوطی باز و هما
عندلیب بلبل در بستان سرای خوش نوا
الحلق دراج و قاز و جغد کبخ ازنوا
کفتر و عصفور و شهپر چرخ شاهین قلا
هم خروسان با همه مرغ هوا عشق است (عشق)
پیر فیل و کرگدن با پیر و کرگ اغلبان
دیگر از شیر و پلنگ و خرس ما دیان (خوک)

قایمان و ذاکران راکعان و ساجدان
عارفان و عابدان صالحان زاهدان
ساکنان و خاشعان و عاکفان واقفان
مرشدان راه را هر یک جدا عشق است عشق
انبیا و اولیا را عشق دیگر لازمست
پیر راه مرشدان را عشق دیگر لازم است
هم مرید و پیروان را عشق دیگر لازم است
همرهان همدمان را عشق دیگر لازم است
بر همه دیدار بر روی [illegible] عشق است عشق
عادلان ناصحان را از ره عز و عالی

عشقها دارند خواهش زین ره از بهر عطا
از ازل این عهد را ایشان چنین کرده اند
هر که از هر جا کند خیر خواهد او عشق جدا
سید و شیخ و نقیب و نقبا عشق است عشق
دیگر از پیران پیر جا از صغار و از کبار بلاد
گر شد اند طریقت و ستار اهل زمان
در حقیقت در شریعت هست جاه
ساکنان دهر با ال جا عشق عشق
همدمان و محرمان را عشق میگویم سخت
هم کسی را کو نباشد عهد ایشان مخفی است

بعد از ان گویم ثنای کبریا عشق است عشق
ذات و چون هست بیچون چرا عشق است عشق
فی المثل گویم بهر صبح و مسا عشق است عشق
همچنین گویم بهر لحظه بی روی ریا عشق است عشق
عشق دیگر باز گویم بر همه اهل سما
جنت و رضوان حور و حور و سدرة المنتهی
نه فلک را سر بسر هم انجم و ماه زکا
حاملان عرش با لوح قلم تاج و لوا
با ملایک گویم از صدق و صفا عشق است عشق
نه فلک با هشت جنت هیشه صبح و شام

هفت کوکب را دگر با شش جهت گویم تمام
پنج وقت و چهار ارکان و سه گاه اندر مدام
بر دم صبح و مسا این هر دو دم ذکر و دوام
یک بیک گویم بهنگام دعا عشق است عشق
بر دوازده برج گویم اینچنین عشق مدام
ثور و جوزا و حمل خرچنگ را ارم بلام
شیر را با خوشه میزان عقرب صبح و شام
دلو و ماهی را هم از قوس از جدی پیام
هر برج را باز گویم رهنما عشق است عشق
[illegible] عرش اعظم با جمیع حاملان

عرش دل جبرئیل ماوای علیست
نه کرسی سبز آسمان جای علیست
بر مهر نبوت رسول مدنی
کردیم نظر نقش کف پای علی
ای حریم بارگاهت قبله ارباب دین
خاک پایت توتیای دیده اهل یقین
گشت احسان تو اخضر مسیحا خوی چین
در صفات ذات پاکت گفت رب العالمین
در میان سوره فرقان سلطان امین
صفدر روز جهاد نقش خیر المرسلین
در ثنایت بعد حمد حق بچرخ چارمین
این رباعی هست ورد عیسی گردون نشین
ای بها کر تو را مطیع و منقاد شدند
از فکر عذاب دوزخ آزاد شدند
دریاب که مهر و ماه انجم شب روز
از بهر محبت تو ایجاد شدند
آه از آن ساعت که درد شوق را درمان کنم
خانه در بسته کی را چون که ویران کنم
از شراب بی نیاز خویش را مستو کنم
محمل تن را به بار ناقه ایمان کنم
اغنیا بانه دو مدعا یم بی تحمل ان کنم
مدحت شایسته ات را از دل از جان کنم
در دم آخر ز دوربانه چون ایمان کنم
این رباعی گویم قطع نظر از جون کنم
چون مهر محبت علی بر تن ماست
پیوسته صفات منقبت بر دل ماست
گر نامه ما ز معصیت گشته سیاه
غم نیست که در روز جزا یاور ماست
این سیاه نصرقه دین شریعت امیر
از فروغ برق فیضش هست ایمان امیر
در دمند انوا بوقت عرض حاجت دستگیر
خشتی از لوح مزار قبرت بدر منیر
تا شدم ملاح درگاه نوای عالی پذیر
این رباعی نالعا میگفت یا رب صغیر
ما ایم که از خلق علی آگاهیم
در مملکت قاف قناعت شاهیم
صد شکر که نالعا با قبال شد
خاک قدم علی ولی الله هیم
مخمس
اول از تعظیم گفتم با خدا عشق است عشق

در شب معراج بهمراه رسول الله بود
در حریم زین محلر همدم الله بود
حال اگر بخشید بر صرف رسول الله بود
~~بعد اقلیم شریعت~~
بعد پیغمبر باقلیم شریعت شاه بود
بر درش روزی کنو ر دیدهام راواه بود
او ز اسرار نهانی و مبدا آگاه بود
این رباعی دید انجا نقش بر درگاه بود
جمعی محرم بهر شرف میکردند
بگذاشت در مهر صدف میکردند
در باب کرم مهر و ماه انجم شب روز
بر گرد سر شاه نجف میکردند
در شب معراج از حکم حکیم غیب دان
سید عالی مکان میرفت سوی آسمان
در فضای عرش اعظم چون برآمد شاه جان
بر سر ره دید جمعی ذاکر گرد و بیان
داشتند از ذکر حق انقوم ذکر این رباعی
مستمع شد ساعتی ان خاتم پیغمبران
خاست نامعلوم خود گرداندان از نهان
این رباعی بود او را در تمام قدسیان

چون بدیدان ... روضه پاک مطهر افتاب
روی خود مالید اندر خاک اندر افتاب
این رباعی را بوصفش خوند از بر افتاب
در روضه بر نور تو ای معدن جود
امدند فرشتگان رحمت بسجود
بر والله گذشت دیگر از عرش برین
در خانه کعبه امدی تا بوجود
انشهنشاهی که چون زد بر صفحه علم
مرغ روح از اشیان چشم اعدا کرده رم
شاه مردان شیر رب العالمین فخر امم
تاج فرمان او مهر لوح قلم
حضرت حق را وکیل مصطفی را ابن عم
افتاب برج دین میر عرب شاه عجم
عقل اول در ثنای انشه کیوان حشم
این رباعی را بوصفش خوند از بر دم بدم
ای مهر تو فتوحست در راحت روح
زانگشت تو قفل باب خیبر بفتوح
چون نام تو نقش دید بر سقف هما
طوفان بادب گذشت از کشتی نوح
عالم و ادم از کشتی نوح آگاه بود

رباعی تسلیم

هر کفت کر ممتنای سعادة مندم
بنکر بحساب ابجدی من چندم
هستم چه کلید بیست هفت حرف مجید
اما بدو دال و یک الف در بندم

جواب

از هوی فناهای بقا میخواهم
میت شده از شادی عا میخواهم
از پنج سنه کرفته اصل عدد
در بیت تکبیر و ثنا میخواهم
اندر صد و هشتاد و یک بینند

هو

صبح دم آمد برون از ملک خاور آفتاب
افسر صاحب قران داشت بر سر آفتاب
تیغ بر کف تاخت سوی هفت کشور آفتاب
کرد چون یکجا عالم را مسخر آفتاب
جانب [illegible] آمد ثنا کر آفتاب

تا غنچه چشم خویش کشاینده سرخ سرخ
متناظر دیدنت وی بفزاینده سرخ سرخ
خود را بکلستان بنماینده سرخ سرخ
دل از بلبلان برباینده سرخ سرخ
در حیرتم بکل که چرا کشت خار سبز
در باغ سبزه سبز شده هم نفاق سبز
از لطف و عدل قاسم کل رواق سبز
سوسن ببرک بر خط خال سباق سبز
ریحان ز خالت رسته بصد [illegible] سبز
کرد یده انداز کرم کردکان سبز

جای بکف کرفته نکارم شراب سرخ
بارخ کشیده است رعنا نقاب سرخ
بنشسته یار قیب دلم شد کباب سرخ
برداشت برقع از رخ چون ماه تاب سرخ
دیدم خطی بجار ضان کل عذار سبز
از قاف تا بقاف شود هر بهار سبز
عاشق شب وصال شود از نکار سبز
از آب زندگی شده خضر هوشیار سبز
هر که ظهور میکند ان شهسوار سبز
خضری شود ز مرحمت هشت چهار سبز

یا علی دارم دل پر درد و چشم اشکبار
یا علی گفته کلم در کلشن ایجاد خار
یا علی مگذار کردم در جهان بی اعتبار
چون به مدح نور بام حرف انشا میزند
وقت آن شد تا کنم ختم سخن از شوق تم
دست بر دارم به درگاه خداوند کریم
از خدا خواهم مرا از دوست داران نعیم
رهنمائی کن مرا یا رب بصراط المستقیم
رغ روحم بر مدام از مدح طوبی میزند
گفت کلچین دور شاه سلطان حسین تاج دار
گفت کلچین این سخن از ما بماند یادگار
گفت کلچین میکنم تاریخ او را آشکار
گفت کلچین از هزار و بیست پنج صد شمار
صاحب این نظم جنت می جو را می زند

مخمس

خوش موسمیست فصل بهار و بهار سبز
روی زمین ز رحمت کردگار سبز
از هر طرف که سبزه شود آشکار سبز
بلبل کند فغان که شده لاله زار سبز
هر شاخ و هر شکوفه هزاران هزار سبز

رشته و شرابر لم دم میزند از بو الحسن
مدعی در پیش من دیگر مزن لاف سخن
میزنم کوس معانی در خطا و در ختن
روز و شب از شعر من دم اهل معنا میزند
میزند دم از شه مردان علامت نامه ام
صاحب سنت جریده در رهه هنگامه ام
نیست عیبی گفته گر باشد عزیز آره جامه ام
هست خورشید فلک ابلق عمامه ام
انطق خیرم دم از آن شاه معنا میزند
غیر مداحی نباشد کار بار دیگرم
شکر لله من غلام خاندان حیدرم
از شه باشد کلاه پادشاهی بر سرم
شکر گویم در دو عالم امت پیغمبرم
لنگر در معراج با بر عرش اعلا میزند
تا به پیش افگندم ام مدح گشتگول وار
از ره صدق و صفا گویم مدیح هشت چهار
بر سر دوشم ردا باشد نشان اختیار
کشته ام در باب معنی در جهان کامل عیار
نطق من در هفت کشور کوس معنا میزند
یا علی کردیم پامال الخلق روزگار

تیغ جوهردار نطقم را کشیدم از غلاف
مدعی در پیش من دیگر مزن لاف و گزاف
صیقلی‌ام بر فرق تو تیغ سخن [illegible]
دم ز حیدر نطق من در روز هیجا میزند
ابلق من میزند پهلو بچرخ چارمین
زنگ و زنجیر مرا ای خصم در میدان ببین
کسوه من میزند دم از امیر المؤمنین
تا زدم از کوری چشمش جریده بر زمین
برق من دم از علی آن شاه والا میزند
رشته در دیر میانم هست ها قطب دین

از غرق [illegible] مرا اهل یقین
کسوتم با [illegible] ز ابراهیم اشناه جبین
دور کشکولم نوشته این دو مصرع در نگین
شد دیده‌ام از آن شاه والا میزند
از علامت با جریده گوش کن ای اهل دین
تا نکردی دور میدان در بر مردم جل
نیست ز خصم از لطف الهی منفعل
کرده‌ام از مدح حیدر خصم را خوار و خجل
نطق من تیغ سخن بر فرق اعدا میزند
تا علم کردم علم را من بمیدان سخن

تا بحوم [illegible] عالم [illegible]
دارم از مهر علی بر دست خود تصدیق را
کرده‌ام روشن ز مهر شاه دین صدیق را
آنکه لا سیفش صلا بر لام الف لا میزند
بیقین دانم علی را من امام اولم
غیر مهر آل پاکش نیست بر جان و دلم
یا علی مداحم و بر درگه تو مایلم
از ره احسان بکن شاها تو لطفت مایلم
بلبل طبعم دم از انا فتحنا میزند
ای سخنور از علامت نام من [illegible] کن

از شراب لطف من خود را ابر و مدهوش کن
خویش را از عکس زنجیرم مرصع پوش کن
مهر [illegible] را ابروی سر خود سه پوش کن
زنگ ما از قل کفی هر لحظه اوا میزند
صاحب پاپوش گشتم تا ز فیض هشت چهار
پنج ترک من ببر باشد نشان اختیار
از تبرزینم شود خصم شکسته در کنار
تا کنم حمد خداوند کریم کردگار
ابلقم در عرش اعلا دم ز صلوا الله میزند
تا شدم مداح هشت چهارده روز مصاف

انکه داده بمن درویش تاج سروری
خصم بکریزد بهر جا من کنم دانشوری
میتوانم در سخن چیدین بساط جوهری
ابلقم دم از مدح ال طه میزنند
مدح مهدی هادی ان شه اخر زمان
میکنم ورد دم مکرر هیچ ذکر قدسیان
کی بود یارب بر ایدان شهنشاه جهان
قایم المحمد پادشاه انس جان
انکه از رفعت علم بر چرخ اعلا میزند
… ندارم غیر تو شاهد من بیکس کسی

… خیال تو ندارم من انیس مونسی
یا علی حق نبی خواهم بفریادم رسی
از ستم کردست چرخم پایمال هر کسی
در ردم رفتن که جسم بن مین پا میزنند
ووقتی مدح کردم من زبان خویش را
از کرم لطفی دهای شاهامن درویش را
تا بدان سازم ز دل اندیشه تشویش را
از کرند خلق بر جان میخورم صد نیش را
اسمان هر دم زکین شکم بمینائی زند
هم هدایت کن بمن یارب ره توفیق را

خ خدای عابدینم داد کسوه از نسب
دایم رشته ام باشد زباقر با حسب
ذال داده ذو الجلال از حضرت صادق لقب
ردایم پشت پا بر چرخ اعلا …
ز زنکم مدح موسی رادم دادم کو …
س سرجان رافدای انشه باهمه …
ش شراب مدحت شاهد …
ص صدر خویش را از …
ض ضمیر او علم بر …
ط طریق مهر را …

ظ طریف عارف درویشم بال اعتقاد
عین بر من کسوه وشد علم استاد داد
غ غیر از علم مداحی ندادم هیچ یاد
ف فقیر فقر من دم از مولا میزند
ق قمر بانی هیجان کی کنم قانع …
مدح او را تا سود جان در تن من خوانده ام
ک غیر از مدح او دل از جهان کنده ام
من بدرگاه خدا و … کمین بنده ام
خارجی در ریش طبع حرف بیجا میزند
البر امیکنایم بر … عسکری

ای شاه بار و

سرود خوان

دلهای مرد

ای نایب ملیح ر

بگمین مخمس الف نای

از الف ول کلام دم زمو

ب برای ساق کوثر متو لا میزند

ت تنم تن تن ز شوق شاو لا میزند

ث ثنا خوانیم ابلق بر شر با میزند

ج جمله زنگ و زنجیر دم ز مو لا میزند

ح حسن با غدا ... لب

بیاض شماره ۲۴